

پژوهشهای حقوقی

علمی - ترویجی

شماره ۲۶

هزار و سیصد و نود و سه - نیمسال دوم

- ۵ • استفاده از سیر اتساعی به مثابه جنایت جنگی
صایون جیبس - سالحه رشمانی
- ۲۱ • تحلیلی بر تفسیر شورای نگهبان از قوانین آزمایشی در سه لایحه «تشکیلات و آیین دادرسی دیوان
عدالت اداری»، «امور گمرکی» و «تجارت»
وحید آگاه
- ۵۷ • قابلیت اعاده اعتبار اشخاص حقوقی و شرایط آن در قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ با نگاهی به لایحه
اصلاح قانون تجارت
مهدی سکتور - سیدعلی حسینی
- ۷۱ • انحصار در کاموس قوانین و بررسی ضمانت اجرای آن در حقوق ایران
حیدر پیری - مهدی منظر - اعظم مؤمنی تویجاری
- ۱۰۵ • چالشهای کشورها و تأثیر آن بر اموال و دیون کشور سابق در حقوق بین الملل
علیرضا باقری لیانه
- ۱۲۹ • حقوق بین الملل و امنیت انسانی در هزاره سوم
آرمین طلعت
- ۱۵۹ • جایگاه عامل زمان در تفسیر معاهده بین المللی
مژگان ولین تیا
- ۱۹۷ • وضعیت نظام حاکمیت شرکتی در حقوق ایران و ضرورت بازنگری لایحه قانون تجارت جدید
اسین چغری





http://jlr.sdil.ac.ir/article_32585.html

جایگاه عامل زمان در تفسیر معاهده بین‌المللی

مژگان رامین‌نیا*

چکیده:

تفسیر یکی از مهم‌ترین موضوع‌های حقوق تعهدات بین‌المللی است که در تنویر دامنه حقوق و تعهدات طرفین نقش مؤثری را ایفا می‌نماید. ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات به قواعد کلی تفسیر اشاره دارد. یکی از این قواعد که مورد بحث حاضر قرار می‌گیرد پاراگراف (ج) بند ۳ است که مقرر می‌دارد: «هر قاعده مرتبط حقوق بین‌الملل که در روابط بین طرف‌های معاهده قابل اعمال باشد، همراه با سیاق عبارت در تفسیر مورد توجه قرار خواهد گرفت». اخیراً اعمال مقررۀ فوق در نزد مراجع بین‌المللی دارای اهمیت ویژه‌ای شده است و این حاکی از آن است که دیگر رجوع به اوضاع و احوال زمان انعقاد و زمان ابراز رضایت در تعهد نمی‌تواند برای سیستم سیال و پویای حقوق بین‌الملل کافی باشد. این امر به ویژه با برجسته شدن مفاهیم حقوق بشری و ضمانت‌اجراهایی چون قواعد آمره و تعهدات عام‌الشمول که منجر به تغییر پاره‌ای از مفاهیم شده است، نیاز به یک تفسیر یکپارچه را برای متعادل‌سازی روابط حقوقی موجب شده است. همچنین تفسیر براساس تحولات بعدی و قواعد مرتبط می‌تواند در رفع تعارض و انسجام حقوق بین‌الملل مؤثر باشد که امروزه حقوق بین‌الملل با گونه‌گونی مواجه شده است.

کلیدواژه‌ها:

حقوق جاری در زمان، تفسیر، اصل هم‌زمانی، تحولات بعدی، مسؤولیت بین‌المللی، قواعد قابل اعمال.

مقدمه

امروزه حقوق بین‌الملل دارای چنان وسعتی است که دیگر نمی‌توان برای آن حد و مرزی قائل شد، دامنه موضوع‌هایی که حقوق بین‌الملل با آن مواجه است، به قدری وسیع است که به حوزه «اموری که در صلاحیت منحصرأ داخلی دولت‌ها» جای دارد نیز وارد شده است. از موضوع‌های کلاسیک حقوق جنگ و دریاها و مسؤولیت بین‌المللی و موضوع‌های نسبتاً جدید حقوق بشر و محیط زیست گرفته تا بحث‌های اخیر امنیتی حقوق بین‌المللی چون تغییرات آب‌وهوایی و دموکراسی؛ همه و همه امروزه در کانون توجه حقوق بین‌الملل است. حقوق بین‌الملل در مواجهه با موضوع‌های پیرامونی‌اش در توجه به دغدغه‌های جامعه بین‌المللی سعی نموده به قواعد و چهارچوب حقوقی متوسل شود تا به این وسیله رسالت خود را در قاعده‌مند نمودن مسائل مبتلابه خود به نحو احسن انجام دهد. در راستای رسیدن به این رسالت از قواعد کلی حقوق کلاسیک وام گرفته و هر جا که توان قدرت بخشی به مؤلفه‌های جدید حقوقی را نداشته باشد، در قالب حقوق نرم و هنجارهای نوین به پردازش و تحلیل قواعد جدید پرداخته تا بتواند وقایع جدید را سامانمند کند؛ به عبارتی الزامات حقوق نظری زمانی منطبق با وقایع حقوقی می‌شوند. پس با از عهده برآمدن چنین رسالتی که البته خود فرایند مقتضی حقوقی را می‌طلبد، وظیفه دیگر حقوق بین‌الملل آغاز می‌شود و آن به روز نمودن قواعدی است که سیستم بین‌المللی به آن احتیاج دارد.

قواعد نظام بین‌المللی همانند سایر پدیده‌های حیات دیروز، امروز و فردایی دارد؛ قواعد مرتب دستخوش تغییر و تحول‌اند. ارزیابی هر پدیده در زمان خود، حاکی از قصد طرفین و احتیاجات زندگی بین‌المللی در آن برهه است؛ ولی این امر نباید منجر به ماندن در حصار قواعد تدوین شده و عدم توجه به تحولات بعدی شود. پیامد چنین امری، قاعده حقوقی را خشک و بی‌روح می‌کند. توجه به زمان ابراز قصد طرفین در ملتزم شدن به قواعد از موضوع‌های کلاسیک و اولیة تفسیر است که یک قاعده حقوقی همواره در راستای تفسیر به آن توجه می‌کند؛ اما این معیار تفسیر نمی‌تواند بدون توجه به تغییرات بعدی که در مفاهیم حقوقی در گذر زمان رخ می‌دهد، وافی به مقصود باشد. تفسیر صرف بر مبنای زمان ابراز رضایت و اوضاع و احوال زمان انعقاد تعهد روزهایی از عدم تطبیق قواعد حقوقی با نیازمندی‌های روز بجا می‌گذارد. در راستای برطرف کردن چنین خلأیی و تکمیل قاعده حقوقی، حقوق باید تمام توجه خود را به سمت تولید یک نتیجه مطلوب به کار گیرد. این نتیجه در گرو توجه به تحولات بعدی حقوقی است. از این روست که زمان در تفسیر معاهده نقش مهمی ایفا می‌نماید. اینکه تعهد از چه زمانی آغاز شده و تا چه زمانی ادامه دارد و تعهد مورد بحث چه ویژگی از نظر مدت زمان انجام عمل دارد، همگی در انجام و تفسیر تعهد

و احراز مسؤولیت بین‌المللی نقش بسزایی ایفا می‌کند. به عبارتی زمان و تحولات بعدی می‌تواند در تعیین دامنه حقوق و تکالیف طرفین تأثیرگذار باشد.

توجه به تحولات بعدی در جریان تهیه کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات، موجب مباحثات بسیاری شد که در تدوین ماده ۲۷ (راجع به اصول کلی تفسیر) در سال ۱۹۶۶ که به ماده ۳۱ فعلی در کنوانسیون حقوق معاهدات تغییر یافت. چون عده‌ای بر این عقیده بودند که قصد طرفین و رجوع به کارهای مقدماتی در تفسیر مفاد قرارداد نقش مهمی دارد و عده‌ای دیگر بر موضوع و هدف معاهده و به عبارتی تفسیر غایی به ویژه در معاهدات چندجانبه عمومی نظر داشتند. در نهایت مواد مربوط به زمان در کنوانسیون حقوق معاهدات وین به دلیل بحث‌های فراوانی که در خصوص بند ج بند ۳ ماده ۳۱ در گرفت، با تأمل و تردید گنجانده شد. در تفسیر پیش‌نویس کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۶ بیشترین بحث‌ها راجع به ماده ۲۷ (قواعد کلی تفسیر) مربوط می‌شود به پاراگراف ج (۳) با مضمون «هرگونه قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین» پیش‌نویس مذکور عنصر سومی را همراه با سیاق معاهده برای تفسیر اضافه می‌کند. این عنصر به همراه پاراگراف اول ماده ۲۷ بیان می‌دارد معاهدات در پرتو معنای عادی و متداول بایستی تفسیر شود.^۱

در بررسی مجدد مقرر، کمیسیون مشاهده نمود فرمولی که در متن سال ۱۹۶۴ مورد استفاده قرار گرفته رضایت بخش نیست، زیرا مقرر فوق فقط بخشی از مسأله‌ای را که «حقوق جاری در زمان» (intertemporal law) نام دارد، در تفسیر معاهدات تحت پوشش قرار می‌دهد. این امر متعاقباً منجر به کج فهمی و سوء تعبیر می‌شود. کمیسیون در تأیید ملاحظات مزبور اظهار کرد که در هر حال مرتبط بودن قواعد حقوق بین‌الملل عمومی برای تفسیر معاهدات در هر قضیه‌ای به قصد طرفین وابسته است. تلاش برای تنظیم قاعده‌ای که عنصر زمانی بتواند از طریق تفسیر عبارات با حسن نیت و تحولات زمانی اعمال گردد، به دلیل تعارض با اصل رضایت در هنگام ایجاد تعهد میسر نیست. در اعمال ملاحظات مزبور کمیسیون تصمیم گرفت که بایستی «عنصر زمانی» حذف گردد و به جای آن «ارجاع به حقوق بین‌الملل را به گونه‌ای شامل شود که هر قاعده مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط طرفین» را هم در برگیرد. در نتیجه کمیسیون عبارت فوق را به پاراگراف ۳ منتقل کرد. به طوری که این مقرر مجزا از متن و سیاق آن گونه که در پاراگراف ۲ تعریف شده، گنجانده شد.^۲

به هر ترتیب پس از طی مباحثات فراوان در نشست‌های کمیسیون برای تدوین کنوانسیون

1. *Y.I.L.C.*, vol 2, (1966), 222.

2. *Ibid.*

حقوق معاهدات، نتیجه این شد که عنصر زمانی به صراحت در متن معاهده قید نشود و احراز این امر به طور ضمنی به دست تفسیر سپرده شود. امری که حصول نتیجه مورد نظر را مستلزم فرایند پیچیده‌ای از تفسیر می‌سازد. به این معنی که نتیجه نهایی هم باید با اصل رضایی بودن ایجاد تعهدات سازگاری داشته باشد و هم مبتنی بر انصاف باشد. اگرچه ماده ۳۱ قواعد متعددی را برای تفسیر در نظر گرفته، ولی تفسیر معاهده اصولاً به صلاحدید مفسر بستگی دارد تا اینکه برگزیدن شیوه‌ای خاص الزامی باشد. به هر ترتیب به کاربردن اصول و قواعد تفسیر که در ماده ۳۱ آمده است به نظر مفسر و بسته به شرایط خاص هر قضیه متفاوت است. از این رو به منظور بررسی نقش زمان و تحولات بعدی که در پاراگراف (ج) (۳) ماده ۳۱ مقرر شده ابتدا به قاعده «حقوق جاری در زمان» و تحول آن می‌پردازیم و سپس نقش مراجع بین‌المللی در استفاده از مقررۀ فوق در تفسیر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مبحث یکم - پیشینه قاعده «حقوق جاری در زمان» در تفسیر

پیشینه قاعده «حقوق جاری در زمان» در حقوق بین‌الملل با قضیه داوری جزیره پالماس آغاز می‌شود.

«حقوق جاری در زمان» در قضیه فوق این گونه تعریف شد که یک واقعه قضایی باید در پرتو حقوق هم‌عصر خود مورد ارزیابی قرار گیرد و نه حقوق لازم‌الاجرا در زمان طرح اختلاف یا حل آن.^۱ هر چند که حقوق مزبور همانند سایر قواعد حقوقی از حقوق داخلی وام گرفته شده، ولی در مطالعات حقوق بین‌المللی که طرح آن منجر به بحث‌های فراوان شد، از قضیه جزیره پالماس بوده است.^۲

مسئله اساسی در قاعده مزبور این است که کدام سیستم‌های حقوقی مختلف در دوره‌های متوالی به یک قضیه مشخص باید اعمال شود. به عبارت دیگر از سیستم‌های حقوقی مختلف در دوره‌های متوالی آن سیستمی که در زمان طرح قضیه رایج و متداول است باید اعمال شود.^۳

مسئله «حقوق جاری در زمان» به طور کلی هم بر نظم حقوق بین‌المللی و هم در حقوق داخلی به تحدید حدود دایره زمانی اعمال قواعد مربوط می‌گردد. عملکرد «حقوق جاری در

1. Sir Gerald Fitzmaurice, *The Law and Procedure of The International Court of Justice*, vol1., Cambridge Grotius Publication s Limited, (1986), 135.

۲. اذعان فوق به این منظور است که اعمال چنین قاعده‌ای در تاریخچه حقوقی بیشتر کشورها سابقه طولانی‌تری از قضیه داوری فوق دارد.

3. Edward Mcwhinney, "The time dimension in international law, historical relativism and international law", in *Essays in international law In Honour of judge Manfred Lachs*, edited by Jerzy Makarczyk, Martinus Nijhoff Publishers, (1984), 180.

زمان» همانند رسالت حقوق حل رفع تعارض در بین منافع فردی و اجتماعی در حال رقابت است. به گونه‌ای که اعمال این قاعده حقوقی، حسن نیت را ارتقا می‌بخشد و امنیت قضایی، پیشرفت اجتماعی، عدالت اجتماعی و اتحاد حقوق را تضمین می‌نماید.^۱

«حقوق جاری در زمان» گاهی به عنوان یک قاعده ناقص حقوق بین‌المللی عرفی عمل می‌کند^۲ و گاهی به عنوان یک تئوری^۳ و گاهی هم در حد یک اصل یا دکترین^۴ ولی صرفنظر از هر شرایطی که نام خاص به آن داده می‌شود، دکترین مزبور ممکن است به عنوان یک قاعده ماهوی عمل کند و در جایی دیگر به عنوان یک شیوه برای تفسیر^۵ (کاربرد اعمال آن بند ج (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات).

دکترین فوق دارای کاربرد کلی در زمینه‌های مختلف حقوق بین‌الملل عمومی است، ولی گاهی به غلط فقط مشمول مسأله اکتساب سرزمین و در نتیجه برقراری حاکمیت شده است. در حالی که اصول «حقوق جاری در زمان» به معاهدات و به عنوان یک قاعده تفسیری نیز اعمال می‌گردد.

مفهومی که سال‌های متمادی از «حقوق جاری در زمان» مورد استفاده قرار می‌گرفت، همان معنای رایج ارزیابی هر پدیده با حقوق هم‌عصر خود بود. این استنباط در قضیه پالماس دچار تعدیل و تغییر شد. آنجا که ماکس هوبر عنصر دیگری را به قاعده فوق اضافه کرد. ماکس هوبر با این عنصر بر این باور بود که علاوه بر اینکه هر قضیه حقوقی در پرتو حقوق زمان خود مورد قضاوت قرار می‌گیرد، بلکه باید حقوق بتواند از تحول و پویایی برخوردار باشد. از نظر هوبر حقوق به دست آمده باید بتواند خود را با مقتضیات زمان همراه سازد و گرنه ساقط می‌شود.^۶ این امر مورد مخالفت حقوقدانانی چون جینگز، روشه، فیلیپ جسوپ و دبلیو. جی. بی. ورستفلد واقع شد.

بعضی از حقوقدانان همانند فیلیپ جسوپ و دبلیو. جی. بی. ورستفلد اظهار کردند که اضافه نمودن چنین قیدی به شق اول حقوق بین‌زمانی ناعادلانه است؛ زیرا مالکیت مدام از یک دولت به دولت دیگر منتقل می‌شود. یعنی اگر دولت‌ها اطلاعی از تصرف سرزمین

1. J. R. Trahan, "A call To Reform Loisiaana's intertemporal conflicts law (Law of Retroactivity of laws)" *Loisiana Law Review*, vol 59, (1999), 9.

۲. این اشاره از سوی ماکس هوبر در تحلیل قضیه جزیره پالماس مورد استفاده قرار گرفت.

3. W. Friedman, *The Changing Structure of International Law*, London (1964), pp 130-131.

4. H. Lauterpacht, *The Function of Law in the International Community*, Oxford university press (1966), 283-285.

5. Taslim Elias, *international court of justice and some contemporary problems*, Martinus Nijhoff Publishers, (1983), 119-120.

6. Ibid.

X توسط دولت دیگر نداشته باشند و دولت متصرف حاکمیت مؤثر بر سرزمین مزبور نداشته باشد مالکیت مدام دست به دست می‌شود.^۱ (همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد بحث‌های اولیه و غالب پیرامون «حقوق جاری در زمان» بر اکتساب سرزمین دلالت داشت).

تحول قاعده «حقوق جاری در زمان» توسط ماکس هوبر منحصرأ به مسأله اکتساب سرزمینی نشده، بلکه سایر مسائل حقوق بین‌الملل را نیز درگیر کرده است. از آنجایی که حقوق بین‌الملل امروزه دارای دامنه بی‌شماری از موضوع‌هاست و با طیف وسیعی از بازیگران بین‌المللی که دیگر منحصر به دولت‌ها نیستند سروکار دارد؛ پس می‌توان تحول قاعده مزبور را که مدنظر هوبر بوده در مورد موضوع‌هایی چون حقوق بشر، محیط زیست، تجارت بین‌المللی و بیشتر از همه تفسیر معاهدات اعمال کرد.

طرفین اختلاف بین‌المللی معمولاً در مورد اهمیت حقوقی اعمال، وضعیت‌ها یا معاهداتی که در گذشته‌های دور اتفاق افتاده دچار اختلاف می‌شوند. مسأله‌ای که به موجب آن مطرح می‌شود این است که آیا حقوق بین‌المللی را که با اعمال مورد بحث همزمان بوده اعمال کنند یا حقوق بین‌الملل معاصر را؟

البته اگر قواعد حقوقی مرتبط یکسان باشد، مسأله تعارض پیش نمی‌آید و صرفاً از حیث آکادمیک قابل بررسی است. با این همه، اغلب قواعد حقوقی در طی زمان تغییر می‌کند و یا متحول می‌شوند. در این صورت نتیجه اختلاف ممکن است به اعمال حقوق گذشته یا معاصر بینجامد.^۲

به هر ترتیب در تعارض بین حقوق گذشته و جدید و در تقابل بین قصد طرفین به عنوان مبنای اولیه انعقاد قرارداد و تغییر حقوق به رغم قصد طرفین، به نظر می‌رسد که باید ضرورت دوگانۀ ثبات و توسعه را در نظر گرفت و این نکته‌ای است که انستیتوی حقوق بین‌الملل در قطعنامه‌ای که با عنوان «مسأله "حقوق جاری در زمان" در حقوق بین‌الملل عمومی»^۳ صادر کرد، تصریح نمود.

قطعنامه فوق در مقدمه اعلام می‌کند: «در جایی که ارتقای سیستم حقوقی بین‌المللی ضروری است، این امر با ملحوظ داشتن اصل ثبات حقوقی باید انجام گیرد که جزء اساسی یک سیستم قضایی باشد. از این رو حل مسأله «حقوق جاری در زمان» در عرصه بین‌المللی باید در پرتو ضرورت دوگانۀ ثبات و توسعه مورد توجه قرار گیرد».

1. Ibid.

2. Anthony D'amato, "International Law, Intertemporal Problems", *Encyclopedia of Public international Law*, Netherland, (1992), 1234-1236.

3. *Resolution of the Institute of international law on "The Intertemporal Problem in Public International law"* (1975).

آنچه که در حل قواعد بین‌زمانی نقش مهمی ایفا می‌کند، استفاده از قواعد تفسیری است. تفسیر یعنی فرایند تعیین مفهوم قواعد حقوقی یا نتیجه آن است.^۱ امری که دیوان بین‌المللی دادگستری بارها برای به‌دست آوردن نتیجه مطلوب و انجام رسالت قضایی‌اش مکرر به آن استناد می‌جوید و در مواجهه با قضایای پیش‌رویش، شرایط خاص هر قضیه را رعایت و مطابق با موضوع متنازع‌فیه، قواعد مختلف تفسیر را به کار می‌گیرد.

به‌طور مثال نمونه تنوع تفسیر یا به عبارتی به‌کارگیری قواعد مختلف تفسیر را می‌توان در قضایای تحدید حدود فلات قاره مشاهده کرد. دیوان بین‌المللی دادگستری بی‌آنکه از حدود وظیفه اصلی خود که گفتن حق براساس موازین موجود است، تخطی کرده باشد، در مواردی که به قضیه‌ای رسیدگی می‌کرده، با توجه به واقعیات حیات اجتماعی، قاعده‌ای عرفی را از هیئت ابتدایی و نابسامان خود در می‌آورده و آن را زیرکانه صورت بندی کرده است. علاوه بر این، باز همین قاعده را در ظرف زمانی دیگر، با واقعیات موجود در همان زمان سازگار نموده و در نتیجه آن را به هیئتی متفاوت با قبل درآورده است؛ مثل قاعده عرفی مربوط به تحدید حدود فلات قاره که دیوان برای نخستین بار در ۱۹۶۹ در قضایای فلات قاره دریای شمال، آن را صورت‌بندی کرد؛ اما در دعاوی دیگر مثل لیبی و مالت، تونس و لیبی و همچنین خلیج مین، باز با شکلی دیگر آن را به میدان آورد.^۲

تسلیم الیاس در کتاب دیوان بین‌المللی دادگستری و پاره‌ای از مسائل معاصر پس از تحلیل فلات قاره دریای اژه که موضوعی مربوط به «حقوق جاری در زمان» و تحولات حقوقی بود چنین می‌نویسد: اعمال دکترین «حقوق جاری در زمان» پیوستگی مستحکمی با اصل تفسیر دارد و نمی‌توان این دو را بدون در نظر گرفتن هم در قضیه‌ای اعمال کرد. بنابراین می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که وظیفه تفسیر بررسی صحت و سقم آنچه که اراده یونان در سال ۱۹۳۱ در الحاق به سند عمومی با رزرو «وضعیت‌های سرزمینی» بوده، عملکرد حقوق بین‌الملل، مختلف است و آن به عهده قواعد حقوق «حقوق جاری در زمان» است تا تعیین نماید که آیا حاکمیت جدید یا حقوق انحصاری بر فلات قاره قابل انتساب به یونان است یا ترکیه؟ به تعبیری، حقوق بین‌الملل این وظایف را بر عهده قواعد «حقوق جاری در زمان» می‌گذارد و این یکی از عمکردهای حقوق بین‌الملل است.^۳

با این‌همه آنچه که در تقریرات الیاس آمده و به نظر می‌رسد که با قاعده متحوله ماکس هوبر مطابقت دارد از نظر برخی از حقوقدانان بزرگی چون پروفیسور جنینگز رهنمون متقنی

۱. هدایت‌الله فلسفی، «ماجرای «تفسیر» در دیوان بین‌المللی دادگستری»، مجموعه مقالات همایش دیوان بین‌المللی دادگستری در تداوم و توسعه حقوق بین‌الملل (تهران: انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۶)، ۴۳.

۲. همان.

3. Taslim Elias, op. cit, 139.

نیست. از نظر پروفیسور جنینگز اعمال قاعده «حقوق جاری در زمان» به عنوان یک اصل کلی حقوق بین‌الملل در موارد بسیار خاص و در شرایطی اعمال می‌شود که حل قضیه با احتیاط کامل انجام گیرد. از نظر جنینگز اگر شاخه دوم قاعده «حقوق جاری در زمان» (آن گونه که هوپر معتقد به همگامی تحولات حقوقی با ادعاها بود) عملی گردد؛ نه فقط ادعای حاکمیتی ساقط می‌گردد، بلکه قسمت اول این قاعده (بررسی ادعا در پرتو حقوق زمان ایجاد حق) نیز اساساً ساقط می‌گردد. یعنی مالکیتی که به دست آمده، باید در هر لحظه مجدداً حاصل گردد و تحت چنین شرایطی هدف متصوره حقوق - ثبات - به طور مطلق از بین می‌رود.^۱

هر چند که نظر فوق از حیث اصالت دادن به قصد طرفین و ثبات حقوقی قابل دفاع است، ولی از سوی دیگر بی‌توجهی به توسعه حقوق، قواعد حقوقی را دچار رخوت می‌کند و آن را فقط محدود به حقوقی می‌کند که رایج زمان خود بوده است. از این رو برای رسیدن به هدف پویایی حقوق باید توجه ویژه‌ای به نقش قواعد بعدی در تفسیر و اعمال مقرر کرده.

مبحث دوم - «حقوق جاری در زمان» در تفسیر طبق بند (ج) (۳) ماده ۳۱

کنوانسیون حقوق معاهدات

«حقوق جاری در زمان» کاربرد ویژه‌ای در تفسیر پاراگراف (ج) (۳) ماده ۳۱ دارد. از این رو برای تفسیر مطابق مقرره فوق که به قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل در زمان اعمال مربوط می‌شود لازم است به اصل دیگری که مربوط به «حقوق جاری در زمان» می‌گردد، مراجعه شود. این گفتار در ابتدا تفسیر براساس شرایط زمان انعقاد و سپس تفسیر براساس لغات زمان انعقاد را برای درک بهتر پاراگراف مقرر فوق مورد بررسی قرار می‌دهد.

الف - تفسیر براساس اصل هم‌زمانی (Contemporaneity)

اصل هم‌زمانی تأیید می‌کند که یک واقعه قضایی باید در پرتو یافته‌ها و حقوق هم‌عصر با آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. با این همه مراجعه به تفسیر کلمات و عبارات سند به معنای رایج آن در زمان تنظیم به معنای نادیده گرفتن تحولات و رویه‌های بعدی نیست. این امر مورد پذیرش واقع شده که جدای از قصد طرفین، رویه بعدی در تعیین معنای مقررات معاهده حایز اهمیت است. از این رو برای برآورده شدن انتظارات طرفین در گذر زمان و ارتقای ثبات بین‌المللی، معنایی که حاصل رویه بعدی است به اصل هم‌زمانی اولویت داده می‌شود. چنین مفهومی در بند ۴ قطعنامه انستیتوی حقوق بین‌الملل مورد تأیید و پذیرش قرار گرفته است.

1. Jennings, *Acquisition of Territory in International Law*, Manchester University Press, (1963), 28-31.

بند مزبور مقرر می‌دارد «در جایی که مقرره‌ای از معاهده به یک مفهوم حقوقی ارجاع می‌دهد بدون اینکه معنای آن را تعیین کند در اینجا مناسب است تا به شیوه‌های معمول تفسیر به منظور تشخیص اینکه آیا مفهوم ذی‌ربط بایستی در پرتو زمان تدوین مقرره مورد توجه قرار گیرد یا زمان اعمال آن مقرره، رجوع کرد. به هر ترتیب در تفسیر یک معاهده بایستی به تمام قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل توجه نمود که قابل اعمال در روابط طرفین است».

مقرره مذکور همان‌گونه که پیشتر اشاره شد در تدوین کنوانسیون حقوق معاهدات بحث‌های مفصلی را به خود اختصاص داد. گزارشگر ویژه سر همفری والداک، نخستین فردی بود که اولین پیش‌نویس مواد مربوط به تفسیر معاهدات را به کمیسیون ارائه داد. فرمول پیشنهادی والداک که در بند ب (۱) ماده ۷۰ گنجانده شده بود، مقرر می‌نمود که تفسیر معاهدات باید در سیاق قواعد حقوق بین‌الملل لازم‌الاجرا در زمان انعقاد انجام گیرد. فرمول والداک ترکیبی بود از قطعنامه انستیتوی حقوق بین‌الملل mhk54e راجع به تفسیر در پرتو اصول حقوق بین‌الملل و فرمول سر جرالد فیتز موریس (براساس رویه دیوان بین‌المللی دادگستری) که بر اصل هم‌زمانی بدون ارجاع به سایر قواعد حقوق بین‌الملل تأکید داشت.^۱ اصل هم‌زمانی را فیتز موریس این‌گونه بیان نمود:

«عبارات یک معاهده بایستی بر طبق معنایی که آنها دارند یا معنایی که می‌توان به آنها نسبت داد، در پرتو عرف زمانی رایج خود یا در زمانی که معاهده منعقد شده، تفسیر گردد».^۲ اما چنان که بعدها توضیح داده می‌شود، فیتز موریس تا اندازه‌ای از این نظر خود عدول نمود. در فرمول اولیه والداک، قاعده مزبور با قاعده دیگری چون «حقوق جاری در زمان» تکمیل شد؛ اما مقرره فوق از پیش‌نویس کنوانسیون حذف شد. پیش‌نویس ماده ۵۶ به قرار ذیل مقرر می‌داشت:^۳

یک معاهده باید در پرتو حقوق لازم‌الاجرا در زمانی تفسیر شود که معاهده تنظیم می‌شود. *Atreaty is to be interpreted in the light of the law in force at the time when the treaty was drawn up.*

با توجه به پاراگراف ۱، اجرای یک معاهده باید تحت حاکمیت قواعد حقوق بین‌الملل لازم‌الاجرا — زمانی که یک معاهده اعمال می‌گردد — قرار گیرد.

پیشنهاد والداک برای درج مقررات «حقوق جاری در زمان» هیچ توجهی را در کمیسیون به خود جلب نکرد و به این ترتیب از مباحثات کمیسیون ۱۹۶۴ حذف شد. هر چند که زمان اعمال (Time of application) در پاراگراف ۴ قطعنامه انستیتوی حقوق بین‌الملل ۱۹۷۵ گنجانده شد.

1. Ibid, 292.

2. Thrilway, The Law and Procedure of The International Court of Justice, vol. 62, *B YIL* (1991), .57.

3. *YILC*, vol 2, 1964.

در این زمینه انستیتوی حقوق بین‌الملل در واکنش به تمام فشارها برای تغییر اساسی حقوقی در یک جامعه جهانی در دوره گذار از یک سیستم حقوقی کلاسیک و کهن - نظم عمومی مبتنی بر غرب - به یک سیستم حقوقی نو، کمیسیون تحقیق ویژه را تشکیل داد تا در خصوص مسأله «حقوق جاری در زمان» گزارش دهد. کمیسیون در سال ۱۹۷۳ در رم تشکیل جلسه داد. در گزارش از جلسه فوق و در قطعنامه که توسط انستیتو متعاقباً پذیرفته شد با مسأله غامض «حقوق جاری در زمان» به طور جدی برخورد نشد و بحث برانگیز بودن موضوع، همان گونه که پیشتر در خصوص پیش‌نویس کنوانسیون حقوق معاهدات و در جلساتی که در کمیسیون حقوق بین‌الملل، ذکر آن رفت، به انستیتوی حقوق بین‌الملل نیز سرایت کرد. به طوری که انستیتو اجتناب کرد که در پیشگامی و تحول قواعد کلی «حقوق جاری در زمان» جسارت و روشنفکری نشان دهد.^۱

قاضی مانفرد لاکس؛ به عنوان عضو کمیسیون تحقیق انستیتوی حقوق بین‌الملل هر گونه رویکردی علیه «نقش زمان در رابطه با حقوق» که فقط محدود به مطالعه حقوق موضوعه شود، هشدار داده بود. در تحقیقات در کمیسیون ویژه رسیدگی به بحث زمان به دو قسمت تقسیم شد که یکی چشم‌انداز فلسفی زمان و دیگری بُعد زمان در نتایج و اثرات حقوق موضوعه نام گرفتند. قاضی لاکس با رد تقسیم‌بندی فوق به درستی به دیگر اعضای کمیسیون یادآور شد که حتی در علوم طبیعی که سابقاً مفاهیم استاتیک زمانی صرفاً مورد توجه بوده، امروزه در دنیای مدرن و با تحول تئوری نسبیت دیگر جایگاهی ندارد.^۲

بنابراین، به دلیل محافظه کاری قضایی و حقوقی رویکرد کمیسیون به یکی از مسائل کلیدی حقوق بین‌الملل در دوره گذار در جامعه جهانی به شیوه که ما زندگی می‌کنیم و اینکه چگونه نیازهایمان را با زمان تنظیم کنیم و نظم حقوقی دیروز را به شرایط اجتماعی جدید و تقاضای امروز و فردای پیش رو پیوند دهیم، منجر به بررسی اجمالی قضیه در کمیسیون شد. در حالی که می‌شد از این موضوع به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوع‌های حقوق بین‌الملل به نحو احسن بهره‌برداری کرد. اهمیت این موضوع به ویژه از دیدگاه قضایی شایان توجه است. آنجا که مراجع قضایی در تعیین میزان مسؤولیت و جبران خسارت ناشی از عمل خلاف، توسل ویژه‌ای به مسأله زمان ارتکاب عمل خلاف دارند؛ ولی این موضوع با جن روشنگری پاره‌ای از اعضای کمیسیون نتوانست به طور دقیق و مستوفی مورد بررسی قرار گیرد. در صورتی که اگر به پیشنهادها قاضی لاکس و قاضی ماکس سورن سن (Max Sorensen) توجه می‌شد می‌توانست به تعیین دامنه‌ی اعمال زمان و قواعد حل تعارض بینجامد. پیشنهادها فوق به این قرار بود که نقطه عزیمت برای هر گونه جسارت و تحول

1. Edward Mcwhinney, op. cit, 181.

2. Ibid, 182.

تدریجی حقوق بین‌الملل در شرایط کنونی، حقوق موضوعه است. دیدگاهی که به طور مضیقی در قضیه جزیره پالماس به دلیل وجود اختلاف بین قوای استعماری (امریکا و هلند) به کار گرفته شد و تاب تغییر و تحول در حقوق موضوعه را بر نمی‌تافت که منافع دول مزبور را مورد تهدید قرار می‌داد.

در نهایت بحث‌ها در کمیسیون مؤسسه حقوق بین‌الملل، در تعریف مسأله «حقوق جاری در زمان» که منجر به تصویب قطعنامه نهایی در سال ۱۹۷۵ شد، به صراحت تناقض آشکاری از حقوق بین‌الملل در زمان را بین وضع موجود و عوامل متغیر موجب شد. همان طور که در مقدمه قطعنامه آمده است:

«حل مسأله "حقوق جاری در زمان" در عرصه بین‌المللی بایستی با توجه به الزام دوگانه تحول و ثبات صورت گیرد»، در قطعنامه مزبور بیان شده که مسأله «حقوق جاری در زمان» مربوط به تحدید حدود فضای زمانی و اعمال قواعد می‌گردد و از سوی دیگر این مسأله، مربوط به تغییر مفاهیم و قواعد در طی زمان می‌شود.

قسمت توصیفی قطعنامه به نظر می‌رسد که به فرمول اصلی که هوبر ارائه داد نزدیک است. پاراگراف ۱ بیان می‌دارد که فضای زمانی و اعمال هر گونه قاعده‌ای از حقوق بین‌الملل عمومی بر طبق اصل کلی حقوقی همان قضیه یا شرایط و در پرتو قواعد حقوقی همان زمان ارزیابی می‌شود؛ مگر اینکه دولت‌ها [در پاراگراف ۳] یا سایر تابعان حقوق بین‌الملل با رضایت حق تعیین فضای زمانی اعمال قواعد را داشته باشند. محدودیت در ابراز چنین آزادی به قواعد امره مربوط می‌گردد.^۱

در زمینه فوق، دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی نقش پویایی را در بازسازی تئوریک حقوق بین‌الملل دارد. Thirlway در کتاب حقوق عرفی بین‌المللی و تدوین بر این ایده است که در پایان روز، حقوق بین‌الملل، شامل آنچه می‌شود که دیوان بین‌المللی دادگستری اعلام خواهد کرد. اگرچه ممکن است نظر فوق به طور قطع با واقعیات بین‌المللی و به ویژه مناسبات حاضر در زمان خود، همخوان نباشد، ولی نمی‌توان از نقش دیوان در تبیین قواعد چشم‌پوشی کرد. دیوان در ایفای وظایف خود باید به نقش پویایی آگاه باشد، زیرا که قواعد حقوق موضوعه همواره ثابت نیستند و با نیازهای جامعه جهانی در حرکت‌اند. این تغییرپذیری حقوق موضوعه در دوره گذار آنچه را که سازمان ملل متحد آن را توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل می‌خواند باید با الزامات بین‌المللی همخوان کند. اعمال «حقوق جاری در زمان» گاهی دچار تعارض بین قواعد قدیمی و جدید می‌شود.

۱. دیوان در قضایای چون صحرای غربی، نامیبیا، فلات قاره تونس/لیبی، سکوه‌های نفتی، گابچیکوو/ناگیماروس به جنبه‌های زمانی اعمال قواعد و تحولات حقوقی اشاره کرد.

بنابراین، در ارائه دکتترین حقوقی باید بین مواضع سنتی نیروهایی که تمایل به حفظ وضع موجود اقتصادی، سیاسی دیروز دارند و نیروهای سیاسی جدیدتری که به تغییر حقوق منطبق با جامعه متغیر نظر دارند، تعادل ایجاد کرد. به هر ترتیب دنیای امروز با فرصت‌ها و چالش‌های سیاست‌گذاری قضایی مواجه شده که خواستار تغییر و به روز شدن سیستم نظم عمومی جهانی است که بتواند انعکاسی از جامعه پلورالیستی امروز باشد.

برای تنویر بحث بالا اشاره‌ای به رأی مشورتی نامیبیا می‌کنیم. در قضیه نامیبیا (۱۹۷۱) گفتگوهای بسیاری پیرامون زمان اعمال تفسیر؛ قصد معاصر (contemporary intention) و رویه بعدی و تحولات مفهوم حقوقی در گذر زمان انجام شد. آنجا که دیوان به بررسی سیستم سرپرستی و وظایف دولت سرپرست آفریقای جنوبی و مفهوم حق تعیین سرنوشت می‌پردازد، اظهار می‌کند: «... یک سند بین‌المللی بایستی در چهارچوب کل سیستم حقوقی رایج در زمان تفسیر، تفسیر و اعمال گردد. در این حوزه که به دادرسی حاضر مرتبط می‌گردد، در طی ۵۰ سال اخیر، تحولات مهمی صورت گرفته است. این تحولات تردید کمی بجای می‌گذارد که هدف نهایی ودیعه مقدس حق تعیین سرنوشت و استقلال مردمان مربوطه بوده است. در این حوزه، همانند سایر عرصه‌ها، مجموعه قوانین نظام بین‌المللی به طور قابل توجهی غنی شده است و اگر دیوان بخواهد وظایفش را به طور عادلانه‌ای انجام دهد، ممکن نیست که از تحولات در حوزه مزبور، چشم‌پوشی نماید.^۱ پس دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه فوق با توسل به روش تفسیر متکامل مفهوم «رسالت مقدس تمدن» را تفسیر کرد که در ماده ۲۲ میثاق به آن تصریح شده بود؛ یعنی با قراردادن خود در فضای سیستم حقوقی موجود در سال ۱۹۷۱ از مفهوم «رسالت مقدس تمدن» تفسیری پویا به عمل آورد.^۲

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود «عبارت کل سیستم حقوقی رایج در زمان رأی مشورتی نامیبیا» مشمول اصل «حقوق جاری در زمان» می‌شود. رأی مزبور فرصت مغتنمی بود تا دیوان به تبیین دقیق حقوق بین‌زمانی و نحوه اعمال آن در شرایط پیش آمده بپردازد؛ ولی دیوان به جای مواجهه با مشکلات تعیین دقیق اعمال قاعده فوق از تبیین آن طفره رفت، اما این امر به منزله نادیده انگاشتن تحولات بعدی از سوی دیوان نبود. دیوان در تبیین مفهوم ودیعه مقدس تمدن بیان داشت که هدف نهایی ودیعه مقدس در بردارنده مفهومی است که در سال ۱۹۱۹ از آن مستفاد می‌گردیده است، تحولات بعدی ممکن است آن را از آنچه که بوده واضح تر نماید، اما نمی‌تواند با عطف به گذشته آن را چیزی غیر از آنچه که بوده،

1. Thirlway, *The Law and Procedure of The International Court of Justice*, vol. 60, *B Y I L* (1989), 137.

۲. ابراهیم بیگ‌زاده، منیژه یاقوتی و شهناز کلینی، حقوق سازمان‌های بین‌المللی، ج اول (تهران: مجد، ۱۳۸۲)، ۲۳.

بسازد.^۱ بنابراین از نظر دیوان مفاهیم مندرج در ماده ۲۲، میثاق جامعه ملل مفاهیمی ایستا نیستند، بلکه مفاهیمی رو به تکامل‌اند. به همین علت، دیوان در آن زمان که به نهادهای ۱۹۱۹ می‌پردازد، باید به تغییرات و تبدیلاتی که در نیم قرن اخیر در این حوزه به‌وقوع پیوسته توجه نماید. دیوان در ادامه تأکید می‌کند که تفسیر در حوزه مربوطه نباید بدون در نظر گرفتن تحولاتی باشد که حقوق بین‌الملل بعدها به واسطه منشور ملل متحد و عرف با آن روبه‌رو می‌شود.^۲

عین عبارت «ارجاع به کل سیستم حقوقی رایج در زمان تفسیر که در پاراگراف ۵۳ رأی مشورتی دیوان آمده؛ توسط انستیتوی حقوق بین‌الملل در قطعنامه‌ی مسأله «حقوق جاری در زمان» نقل شده است. آنجا که پاراگراف ۴ قطعنامه مزبور مقرر می‌دارد:

«هر جا که یک مقررهای از یک معاهده به یک مفهوم حقوقی یا مفهوم دیگری ارجاع دهد، بدون آنکه آن مفهوم را توصیف کند توسل به شیوه‌های معمول تفسیر به منظور تعیین اینکه آیا مفهوم ذی‌ربط بایستی به زمانی که آن مقرر تنظیم شده یا زمانی که آن مقرر اعمال می‌شود، مناسب است. هرگونه تفسیری از یک معاهده باید با توجه به تمام قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل به عمل آید که بین طرفین در زمان اعمال، عملی می‌شود».

در طی مباحثات متن فوق [در کمیسیون ویژه انستیتوی حقوق بین‌الملل] فیتز موریس پیشنهاد داد که جمله دوم (Time of application) حذف شود؛ ولی این پیشنهاد حمایت کمی را به دست آورد و در نهایت هنگام رأی‌گیری شکست خورد.^۳

فیتز موریس، در نظر مخالف خود استنباط عقلایی و روشنفکرانه را که به موجب آن توسل به «حقوق جاری در زمان» را که منجر به اعمال حقوق مدرن از طریق قصد پویای دولت‌های ذی‌ربط می‌شد؛ به چالش نمی‌کشد، اما او وجدانه با این یافته که در مورد گروه ج سیستم سرپرستی چنین قصدی وجود داشته است، به مخالفت می‌پردازد. از نظر فیتز موریس که به قصد طرفین اهمیت می‌دهد، گروه سومی که مشمول سیستم سرپرستی می‌شوند منجر به حاکمیت آفریقای جنوبی می‌شد (چراکه قصد طرفین در سال ۱۹۱۹ و شورای جامعه ملل همین بوده است). فیتز موریس اساساً به اصل هم‌زمانی در تفسیر قائل است. او آمادگی پذیرش رویه بعدی طرفین در تفسیر معاهده را داشت. به نظر او رویه بعدی ممکن است به خودی خود مسأله‌ای در تفسیر معاهده ایجاد کند؛ اما به اعتقاد او ارجاعات دیگر به سیاق خارجی که ممکن است شامل حقوق بین‌الملل گردد، ضرورتاً بایستی ریشه در زمان انعقاد

1. Thirlway, op.cit, 138.

۲. بیگزاده، پیشین، ۲۴.

3. Ibid.

معاهده داشته باشد. به زعم او، این یک اعمال خاص دکترین «حقوق جاری در زمان» است که در تفسیر معاهدات کاربرد دارد.^۴

این گونه برداشت حقوق را در تنگنا قرار می‌دهد و از تحول یک مفهوم معاهده‌ای به گونه‌ای که بتواند در یک سیستم حقوقی پویا قرار بگیرد، ممانعت به عمل می‌آورد. همان طور که مشاهده شد، اعمال خشک و غیرمنعطف این دیدگاه قطعاً توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل رد شد و این رویکرد در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری مورد پذیرش قرار نگرفت.

زبان تفسیر دیوان براساس شرایط هر قضیه‌ای متفاوت است. در این زمینه می‌توان به نوع مواجهه دیوان در قضایای صحرای غربی و فلات قاره دریای اژه اشاره کرد که دیوان تفسیر متفاوتی از عصر هم‌زمانی و جایگاه زمان در تفسیر معاهده نموده است. ارجاع به مفاهیم و رویه‌های معاصر صرفاً برای تعیین معنای یک عبارت درست نیست، بلکه چنین ارجاعی برای تفسیر سیاق معاهده در کل مناسب است. در قضیه صحرای غربی در بین معاهدات و موافقتنامه‌هایی که از طرف مراکش مورد استناد واقع شد، موافقتنامه‌های خاصی نیز بودند که بین دولت‌های استعماری راجع به محدودیت مراکش تنظیم شده بود. از نظر مراکش چنین موافقتنامه‌هایی قسمتی به شناسایی حاکمیت مراکش بر منطقه مورد اختلاف می‌شد. دیوان با رد چنین تفسیری از موافقتنامه‌ها بیان نمود:^۵

«هدف قوای استعماری شناسایی حاکمیت موجود بر یک سرزمین یا انکار موجودیت آن سرزمین نبود ... بلکه هدف شناسایی یا محفوظ نگاهداشتن برای هر دوی طرفین آن گونه بود که از رویه آن زمان استنباط می‌شود».

قضیه فلات قاره دریای اژه، به منظور تفسیر عبارت «اختلافات مربوط به وضعیت‌های سرزمینی یونان» در اعلامیه پذیرش صلاحیت دیوان دائمی وفق سند عمومی ۱۹۲۸، یونان ادعا می‌کرد که دیوان باید به سیاق تاریخی اعلامیه صادره توجه نماید و شمول رزروها را براساس سابقه تاریخی زمان صدور اعلامیه بسنجد، اما در نظر دیوان، ادله تاریخی که یونان به آن استناد کرد برای اثبات اینکه اصطلاح «وضعیت‌های سرزمینی» کافی نیست که در دوره جامعه ملل به ویژه سند عمومی ۱۹۲۸ استفاده می‌شد. در نهایت دیوان نتیجه می‌گیرد که برای تعیین شمول وضعیت‌های سرزمینی که مورد رزرو یونان واقع شده باید تحولات حقوق بین‌الملل را در نظر گرفت؛ چون در زمان صدور اعلامیه پذیرش صلاحیت، فلات قاره، مفهوم شناخته شده‌ای چون امروز نبود، نمی‌توان با اتکا بر مفهوم آن زمان [زمان صدور اعلامیه ۱۹۲۸] صلاحیت را احراز کرد بلکه در تفسیر قواعد کلی بکل و تعیین دامنه

4. Mclachlan Campbell, "The Principle of Systemic Integration and Article 31 (3) (c) of the Vienna Convention", 54, *I.C.L.Q.*, (2005). 289.

5. Thrilway, *The Law and Procedure of The International Court of Justice*, vol. 62, *B Y I L* (1991), 59.

صلاحیت به‌طور خاص در قضیه حاضر بایستی تحولات حقوق بین‌المللی را لحاظ نمود و چون در زمان بررسی صلاحیت در قضیه حاضر مفهوم فلات قاره شناخته شده و فلات قاره جزء وضعیت‌های سرزمینی یونان است؛ پس دیوان در قضیه حاضر صلاحیت ندارد.^۱ با بررسی دو قضیه فوق به این نتیجه می‌رسیم که دیوان هر چند به اصل (Con-temporaneity) اعتقاد دارد، ولی تحولات حقوق را نادیده نمی‌گیرد. دیوان در قضیه صحرای غربی برای تعیین سرزمین‌ها و همچنین بررسی موافقتنامه‌ها به حقوق لازم‌الاجرا در زمان خود رجوع می‌کند و تفسیری را نمی‌پذیرد که مراکش برای اثبات حاکمیت خود می‌آورد؛ اما در قضیه قلات دریای اژه، دیوان علی‌رغم توجه به معنای رایج و متداول کلمات در زمان خود، تحولات حقوقی را از نظر دور نداشته و برای احراز صلاحیت خود، تفسیر پویا را در دستور کار خود قرار می‌دهد. به این ترتیب تفسیری که دیوان از قضایای مختلف دارد با اتکا بر واقعیت‌های اجتماعی، کاربردی و واقع بینانه است. دیوان در رأی مشورتی خویش در قضیه نامیبیا از تعهدات تفسیر مترقیانه‌ای به عمل آورد. چراکه معتقد بود اصل «حقوق جاری در زمان» به این معنا نیست که مقررات معاهداتی باید به گونه‌ای تفسیر شوند که گویی زمان منجمد شده است. تفسیر متکامل از مقررات معاهداتی در برخی موارد مجاز است.^۲

درواقع دیوان در بعضی موارد، برای آنکه بتواند مبنای موضوع مورد تفسیر را پیدا کند، می‌کوشد تا آن موضوع را بفهمد که به حوزه «فرهنگ جمعی دولت‌ها» تعلق دارد. از این رو، هوشمندانه «ماده» یا «جوهر» اصلی آن موضوع را به دست می‌آورد و سپس آن را به «مفهوم» یا «ارزشی خاص» متصل می‌کند. به این نوع تفسیر، تفسیر بسیار وسیع می‌گویند که با «هرمنوتیک حقوقی» رابطه‌ای نزدیک دارد.^۳

مسأله هم‌عصری یا هم‌زمانی تعهدات در قبال تفسیر متکامل یا پویا موجب می‌گردد که هرگاه که مفهوم یک قاعده یا قلمرو اجرایی و یا حتی اهمیتش در طی زمان تغییر می‌کند به آن تغییر رجوع شود.^۴ در صورتی که هم‌عصری تفسیر با زمان انعقاد معاهدات فاقد چنین مفهومی است. رویکرد تفسیر متکامل یک تحولی را در حقوق یا تحولی را در شیوه‌ای که طرفین معاهد از یک مفهوم درک کرده‌اند (بدون اینکه چنین درک و استنباط جدیدی در

1. I. C. J. Reports 1978, 30, paras. 71-75.

۲. مسؤلیت بین‌المللی دولت؛ متن و شرح مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل، مترجم، علیرضا ابراهیم گل (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، (۱۳۸۸)، ۹۶.

۳. فلسفی، پیشین، ۴۰-۴۱.

4. Preamble 4 to the Resolution of the Institutue of International Law of 1 September 1995 on "Problems arising from a succession of codification conventions on a particular subject."¹¹

حقوق مدرن منعکس شود) را تغییر می‌دهد. عبارت پردازی بند ج (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات این مسأله را مفتوح می‌گذارد که مقررۀ فوق مفسر معاهده را ملزم می‌نماید که همراه با سیاق متن به «هرگونه قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین» توجه نماید. مقررۀ فوق نه این ارجاع را به سایر قواعد حقوق بین‌الملل یعنی آنهایی که در زمان انعقاد معاهده وجود داشته‌اند، محدود می‌کند و نه به صراحت بیان می‌کند که آنها شامل قواعد دیگری می‌شود که در زمان اعمال معاهده تحول یافته‌اند.^۱

ب - تفسیر براساس معانی عبارات و لغات

تفسیر براساس معانی عبارات و لغات بُعد دیگری از اصل هم‌زمانی (Contemporaneity) است. برای مثال، وقتی که دیوان بین‌المللی دادگستری مقررات ماده ۲۰ معاهدات بین‌مراکش و امریکا [معاهدات ۱۷۸۷ و ۱۸۳۶ که هر دو به لحاظ ماهوی در عبارات یکسان بودند] را در قضیۀ اتباع امریکایی در مراکش تفسیر می‌کرد، بیان داشت: «در خصوص معنی لغت اختلاف (dispute) ضروری است به زمان‌هایی که هر دو معاهده منعقد می‌شدند توجه نماییم».^۲

اصل هم‌زمانی یک قاعدۀ مسلم حقوقی است. پس با وجود این قاعده، تفسیر براساس تحولات روز استثنا بر اصل فوق است. این استثنا قبلاً در کارهای مقدماتی نیز که برای تدوین کنوانسیون حقوق معاهدات صورت گرفته، مورد توجه واقع شده است. در آنجا بیان شد که محتوای یک لغت مانند خلیج (Bay) یا آب‌های سرزمینی (Territorial Waters) ممکن است با تحولات حقوق تغییر نماید^۳ و این در صورتی است که طرفین چنان واژگانی را در یک معاهده با یک مفهوم کلی به کار برده باشد و نه به عنوان یک لغت با مفاد ثابت.^۴

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در تفسیر قواعدی چون معنای رایج و متداول امری که می‌تواند در حل اختلاف طرفین در مواجهه با ابهام و سردرگمی از استنباط از عبارات و واژگان، راهگشا باشد؛ آشنایی با زبان کلمات است، به تعبیر دیگر اصلاً هدف از کاربرد واژگان خاص در یک معاهده چیست؟ واژگان تا چه اندازه با مقصود طرفین باید سازگار باشند؟ موضوعی که بطور ظریف و صریحی از سوی قاضی دکاسترو در قضیه فلات قاره دریای اژه بیان شد. قاضی de castro در توضیح اصل هم‌زمانی اظهار داشت:

1. Joost Pauwelyn, "The Nature of WTO Obligations", <http://centers.nyu.edu/jeanmonnet/papers> (2010/02/15).

2. Anthony D'amato, op. cit, 1234.

۳. رویکرد مذکور، انعکاسی از تفسیر متکامل معاهده است. طرز تلقی دیوان در آرای بعدی چون نامیبیا و فلات قاره دریای اژه مورد تبعیت قرار گرفت. در آن آرا دیوان ضرورت تفسیر معاهده در سطح کل سیستم حقوقی رایج در زمان تفسیر را مورد اشاره قرار داد.

4. Joost Pauwelyn, op. cit.

«معنای لغات ممکن است با زمان تغییر کند. به منظور تفسیر هر نظری، معلوم کردن معنای واقعی ما بایستی اول از همه بر معنایی تمرکز کنیم که ممکن است آن لغات در زمانی که مورد استفاده قرار گرفتند؛ لغات بخودی خود هیچ ارزش ذاتی ندارند. آنها مقصود و مفهومی را که وابسته به زمان خود و علم معناشناسی هستند و در شرایطی که از چنین مفهومی مورد استفاده قرار می‌گیرد، ارائه می‌دهند»^۱.

تفسیری که دیوان بین‌المللی دادگستری در جریان رسیدگی به اختلافات ارائه می‌دهد گاه برای درک موضوع قاعده حقوقی است و گاه برای ادراک اصطلاحات زبانی یا اعمال مرتبط با زبان، هر نشانه‌ای باید تفسیر گردد تا فهمیده شود. در تفسیری که دیوان برای درک قاعده حقوقی می‌کند با توجه به خصوصیات زبانی که قاعده با آن بیان شده است، قاعده حقوقی را صورت‌بندی می‌کند؛ اما از آنجا که زبان بیان قاعده اصولاً از لحاظ معناشناسی در طول زمان متحول و در نتیجه دچار ابهام می‌شود، اصطلاحات آن مفهومی پیدا می‌کنند که درک و شناخت آن فقط با ادراک سیاق این اصطلاحات میسر است و به این دلیل است که معناشناسی با پراگماتیسم رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند و تفسیر اصطلاحات زبانی یا اعمال مرتبط با زبان اهمیت می‌یابد.^۲

زبان‌شناسی کلمات در دنیای ارتباطات که به شدت به همدیگر تنیده می‌شود، نیاز مسلم تعاملات بین‌المللی است. این نیاز به ویژه در روابط اقتصادی جلوه‌گر می‌شود که براساس آن ابتدای چنین روابطی بر کاربرد مشترک کلمات و نتیجه همگون حقوقی استوار است.^۳ پس از ملاحظه تاریخچه تدوین بند ج (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات و موضع کمیسیون لازم است نگاهی به رویه‌های مراجع بین‌المللی در مواجهه با تفسیر ماده فوق ببیندازیم. به عبارت دیگر شاید بهتر این باشد که بگوییم تا به حال رویه مراجع فوق در به کارگیری مقرر مزبور چگونه بوده است؟ مراجع مذکور چقدر از این قسم تفسیر استفاده کرده‌اند؟

مبحث سوم - نقش مراجع بین‌المللی در استفاده از بند ج (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون

حقوق معاهدات

یکی از ابزارهایی که مراجع بین‌المللی را قادر به بررسی اختلاف و در نهایت حل آن می‌نماید، به کارگیری فنون تفسیر است تا به این وسیله نقاط تاریک و مبهم سندی حل

1. Thrilway, op. cit, 58.

۲. فلسفی، پیشین، ۴۰.

3. McDougal, Harold D. Lasswell, and James C. Miller, *The Interpretation of Agreements and World Public Order*, New Haven and London, Yale University Press, (1967), p. 43.

گردد که در خصوص آن توافق وجود نداشته و همین عدم توافق منجر به بروز اختلاف شده است. تفسیر معاهدات از موضوع‌های مهم، گسترده و در عین حال کاربردی در حقوق بین‌الملل است که بارها از سوی مراجع بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این حال به نظر می‌رسد که اخیراً پاراگراف ج (۳) ماده ۳۱ توجه بسیار مراجع بین‌المللی را به معطوف خود کرده است. این استناد اولین بار از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی رُخ داد. قضیه‌ای که منجر به اعمال صریح آن از سوی دیوان شد. اگرچه تا پیش از آن دیوان در تفسیر تا حدودی از احاله متحرک بهره برده و نقش تحولات بعدی را — همان‌طور که پیشتر اشاره گردید — از نظر دور نکرده بود، ولی پیش‌نیامده بود که مستند رأی خود را پاراگراف ج (۳) ماده ۳۱ قرار دهد. به‌رغم این رویه از سوی دیوان، این مقرر در دیوان اروپایی حقوق بشر و پانل‌های حل اختلاف سازمان تجارت جهانی بیش از دیوان بین‌المللی دادگستری مورد استناد واقع شد. از این‌رو در این گفتار به چگونگی اعمال آن از سوی مراجع ذی‌ربط می‌پردازیم.

مبحث یکم - تفسیر طبق بند ج (۳) ماده ۳۱ از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری

توسل به ماده فوق به نظر می‌رسد که در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری بسیار مشاهده نمی‌شود، ولی دیوان زمانی هم که از این تفسیر استفاده کرد مورد اعجاب حقوقدانان واقع شد و بحث‌های فراوانی پیرامون چرایی توسل دیوان به این نوع تفسیر را موجب گردید. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی^۱ برای تعیین حقوق قابل اعمال به ماده مزبور متوسل شد. از نظر او تعیین حقوق قابل اعمال مربوط به امر تفسیر است. در قضیه مزبور از دیوان خواسته شد تا دو مقررۀ معاهده مودت ۱۹۵۵ روابط اقتصادی و حقوق کنسولی بین آمریکا و ایران را تفسیر کند. همچنین از دیوان خواسته شد تا تعیین نماید که آیا اقدامات ایران که اظهار می‌شود بی‌طرفی کشتیرانی تجاری را در جنگ ایران و عراق به خطر انداخته و تخریب بعدی توسط ناوگان آمریکایی که سه سکوی نفتی ایران در خلیج فارس را مورد هدف قرار داده، ناقض معاهده است؟

گفتنی است که صلاحیت دیوان محدود به اختلافات ناشی از تفسیر و اعمال معاهده بود و مبنای دیگری برای اعمال صلاحیت به عنوان زمینه مستقل برای اعمال حقوق بین‌الملل عرفی نداشت. یکی از مقررات اصلی معاهده به این مضمون بود:

«... معاهده حاضر مانع از به‌کارگیری اقداماتی نمی‌شود که برای حفظ یا اعاده صلح و

1. Case concerning Oil Platforms (Islamic Republic of Iran v United States of America), I.C.J., Judgment, 2003.

امنیت یا حمایت از منافع امنیتی اساسی ضروری است.»
 استدلال امریکا این بود که اثر این مقررہ خارج از قلمرو معاهده است. از نظر امریکا خوانش مقررہ براساس قواعد حقوق بین‌المللی عرفی توسل به زور هیچ جایگاهی ندارد (ایران ادعای عکس را داشت) و توسل به قواعد عرفی برای تعیین حقوق قابل اعمال، محدوده صلاحیت دیوان را نقض می‌کند.

دیوان در قضیه فوق با معضل تفسیر روبه‌رو بود. چراکه از دیوان پرسیده شده بود که آیا اقدامات ضروری متضمن استفاده از نیروی مسلح است؟ و اگر چنین است آیا شرایط مورد نظر حقوق بین‌الملل برای استفاده از چنین زوری محقق شده است. با ارجاع به سایر قواعد تفسیر، دیوان استدلال می‌نماید:

«در چهارچوب قواعد کلی تفسیر آمده در کنوانسیون ۱۹۶۹ وین حقوق، معاهدات، در تفسیر باید به هرگونه قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین (پاراگراف ج «۳» ماده ۳۱) توجه نمود. دیوان نمی‌تواند بپذیرد که ماده ۲۰ (پاراگراف ۱ «د» معاهده ۱۹۵۵) مستقل از قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل توسل به زور اعمال گردد. به‌زعم دیوان، در زمینه توسل به زور معاهدات مودت را نمی‌توان فارغ از قواعد حقوق بین‌المللی تفسیر کرد»^۱.

قاضی برگنثال دیدگاه مضیقی نسبت به بند ج (۳) ماده ۳۱ دارد. او تأکید می‌کند که صلاحیت دیوان فقط محدود به موضوع‌هایی است که طرفین با رضایت به دیوان واگذار کردند. علاوه بر آن به نظر قاضی برگنثال دیوان در ارجاع به سایر قواعد حقوق بین‌الملل در تفسیر معاهده پیش رویش نیز محدودیت دارد. این شامل قواعد قراردادی، عرفی و حتی منشور سازمان ملل می‌شود. در نتیجه از نظر برگنثال دیوان تنها صالح به رسیدگی به آن چیزی است که صریحاً از او خواسته‌اند و نمی‌تواند سایر قواعد حقوق بین‌الملل چه عرفی، چه معاهده‌ای و حتی منشور سازمان ملل را بدون رضایت طرفین اعمال نماید.^۲ امری که حتی توسط امریکا مورد اعتراض واقع شد. امریکا مدعی بود که ایران علاوه بر عهدنامه مودت به منشور و حقوق بین‌الملل عرفی برای بررسی اعمال ارتكابی امریکا استناد می‌نماید. از نظر امریکا استناد به عرف و منشور در قضیه حاضر هیچ جایگاهی ندارد و دیوان فقط بایستی براساس عهدنامه ۱۹۵۵ به ادعا رسیدگی نماید.^۳ از منظر چنین رویکرد مضیقی به نظر نمی‌رسد که بتوان حقوق قابل اعمال را تعیین کرد. از طرف دیگر صلاحیت به یک

1. Ibid, para. 41.

2. Campbell McLachlan, op. cit, 307.

3. Oil Plat forms case (preliminary objections), I.C.J Reports, 1996, 812.

نهاد قضایی طبق یک معاهده به دیدگاه‌های مختلف طرفین در مورد اینکه چگونه معاهده بایستی اعمال گردد، بستگی ندارد.^۱

نمونه روشنی که می‌توان در این زمینه بیان کرد قضیه لاکربی (ایرادهای مقدماتی) است. در قضیه مزبور، طرفین دیدگاه‌های مختلفی را راجع به حقوق حاکم بر رفتار مورد بحث، بیان می‌کردند. دیوان در این پرونده اظهار داشت: اینکه چه رژیم حقوقی به اختلاف بین طرفین حاکم است مربوط به تفسیر و اعمال کنوانسیون است و طبق کنوانسیون مونترال این امر تحت صلاحیت دیوان است.^۲

توجه به آنچه که طرفین در معاهده اظهار داشته نمی‌تواند برای تجزیه و تحلیل وقایع وافی به مقصود حقوقی و هدف غایت‌گرانه حقوق باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه حق عبور از سرزمین هند بیان داشت که صرفاً نمی‌توان به قصد طرفین اتکا کرد و معاهده را بر آن مبنا تفسیر کرد، بلکه سایر قواعد حقوق بین‌الملل را نیز در تعامل با قواعد معاهده‌ای در نظر گرفت.^۳

توسل دیوان به حقوق بین‌الملل عرفی در قضیه سکوه‌های نفتی از نظر قاضی سیما فرصت خوبی بود تا به این وسیله قواعد عرفی حاکم بر حقوق توسل به زور را اعلام نماید. او نقشی را که مورد تأیید قرار می‌دهد دیوان در به کارگیری شق ج (۳) ماده ۳۱ ایفا نموده است. امری که دیوان را مجاز نمود که قضیه مطروحه را با ارجاع به حقوق معاهده‌ای قابل اعمال بین طرفین و قواعد حقوق بین‌الملل عمومی پیرامون معاهده مورد رسیدگی قرار دهد.^۴ این امر به دلیل ویژگی خاصی است که قواعد حقوقی توسل به زور از آن برخوردار است. بنابراین حقوق قابل اعمال در این قضیه نمی‌تواند تنها آنچه باشد که طرفین افاده می‌کنند.^۵

نظر قاضی سیما را می‌توان این‌گونه تحلیل نمود که اگر دیوان صرفاً به قصد طرفین و آنچه که صریح در معاهده قید شده اکتفا می‌کرد نمی‌توانست به سایر قواعد حقوق بین‌الملل عمومی پردازد که اتفاقاً ماهیت امری دارند. دیوان با بکارگیری ماده مزبور، تفسیر موسع و البته درستی از اقدامات طرفین به عمل آورده؛ چراکه در پرتو ماده مزبور به تعیین حدود و ثغور و چگونگی اقدامات توسل به زور طرفین پرداخت، امری که اگر صرفاً با توجه به

1. Enzo Cannizzaro and Beatrice Bonafe, "Fragmentating International Law through Compromissory Clauses? Som Remarks on the Decision of the I.C.J in the Oil Platforms Case", Vol 16 NO. 32, *E J I L*, (2005), 488

2. Ibid, p. 493.

3. Case Concerning Right of Passage over Indian territory (Portugal v Indian), I.C.J, 1960.

4. Campbell Mclachlan, op. cit, 308.

5. Rosalyn Higgins, "A Bable of Judicial Voices? Ruminations From the Bench", vol.55, *I C L Q*, (2006), 801.

مقررات معاهده مورد مذاقه قرار می‌گرفت دیگر مبنایی را برای بحث اقدامات توسل به زور در پرتو قواعد عرفی یا بر مبنای سایر قواعد غیر قراردادی باز نمی‌گذاشت. به عبارت دیگر، مشارکت دیوان در توسعه حقوق بین‌الملل، بیشتر حاصل تفسیر موسع دیوان است تا قانونگذاری، منتها این تفسیر با توجه خاص به توازن عقلانی و نظری سیستم، حافظ و ضامن بقا و تداوم نظام بین‌المللی است. با این همه، هنرنمایی دیوان در آنجاست که با تفسیر بر حجم اوامر و نواهی قاعده می‌افزاید و از این طریق در جهت رشد و توسعه حقوق بین‌الملل گام برمی‌دارد.^۱

دیوان با ابتنای بر قواعد تفسیر و به ویژه شق ج (۳) ماده ۳۱ به تعریف و تعیین دامنه اختیارات طرفین بر به کارگیری اقداماتی همت گمارد که به منظور حمایت از منافع امنیتی به عمل می‌آید. در واقع اگر دیوان می‌خواست صرفاً به مقررات معاهده‌ای ۱۹۵۵ طرفین اکتفا نماید و به تحولاتی که حقوق بین‌الملل در سال‌های پس از آن پذیرا شده واقعی نهد، دیگر نه سهم دیوان در تعیین حقوق و تعهدات طرفین در پرتو تفسیر و اعمال کنوانسیون ذی‌ربط با توجه به اقتضائات بین‌المللی و اعمال اصل صحت قضایی اش به عنوان مرجع معتبر حقوقی مشخص می‌شد و نه مقصود قواعد تفسیر از جمله هدف غایت‌گرانه، کارکردی و پویای سیستم حقوق بین‌المللی حاصل می‌شد. به تعبیر دیگر ابتنای صرف و همواره دیوان بر مقررات مصروحه قراردادی، نیاز ارجاع به یک مرجع صالح قضایی مرتفع می‌کند که بتواند در پرتو سایر تعهدات غیرقراردادی مقررات فوق را تبیین نماید. نقش دیوان‌ها در تحول قواعد حقوق غیرقابل انکار است. تحول فوق‌زمانی حاصل می‌شود که صرفاً قراردادهای طرفین مبنای حل اختلاف قرار نگیرند، زیرا اگر قرار بود اختلافات با ارجاع به قواعد مصرحه حل گردد، دیگر معانی مختلفی که از دل یک قاعده یا تعهد برمی‌آید و سپس با شرایط خاص هر قضیه منطبق می‌شود مفهومی نداشت.

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی، در تعیین حقوق قابل اعمال نقش برجسته‌ای را به قواعد عرفی توسل به زور داده است. به اعتقاد او صرف اتکا به معاهده مودت نمی‌تواند تعیین‌کننده حقوق قابل اعمال بر اقدامات طرفین باشد؛ زیرا که حقوق حاکم بر توسل به زور نسبت به زمان انعقاد قرارداد (۱۹۵۵) تغییر چشم‌گیری کرده است. این تغییر از طریق منشور و حقوق عرفی ایجاد شده است. بنابراین نمی‌توان به دلیل انجماد حقوقی در زمان مورد بحث (۱۹۵۵) حقوق متحول زمان حاضر را ذی‌مدخل ندانست. هر چند قابل ذکر است که قصد طرفین و حقوق هم‌عصر با آن به عنوان یک قاعده حقوقی کماکان محترم و مجری است، ولی این امر مانع از آن نیست که تحولات قاعده حقوقی،

۱. فلسفی، پیشین، ۴۵.

بخصوص در زمینه توسل به زور اعلام نشود که تا سطح قواعد امری اعتلا یافته است. از این روست که دیوان در بیان اعلام مسؤولیت‌های طرفینی با سیاست خاصی رفتار کرده است. چون خود آگاه بود که به چه شیوه به تعیین حقوق قابل اعمال و تفسیر مفاد اختلافی بپردازد که تا پیش از این سابقه کمی (همانند قضایایی که پیشتر در باب «حقوق جاری در زمان» اشاره شد) در روبه قضایی اش داشت. به همین دلیل در تعیین تبعات ناشی از چنان رفتاری با احتیاط کامل رفتار کرده است. اگر ملاک دیوان در عدم تصریح به مسؤولیت‌های طرفینی دلیل مذکور باشد، اتخاذ چنین رویکردی تا تطبیق و آماده‌سازی جامعه حقوقی قابل قبول است، ولی اگر دیوان دنباله چنین رفتاری را رها سازد و در قضایای بعدی که در نزدش مطرح می‌گردد ادامه ندهد، نه فقط طرز تلقی مذکورش در قضیه سکوه‌های نفتی بی‌فایده و بی‌معنا می‌گردد، بلکه تکلیف رویکرد جدیدش در تفسیر قواعد و تسری قواعد عرفی و به روز حقوق بین‌الملل که از بار الزامی واجد اهمیتی برخوردار است و مستحکم نمودن موضع پیشین خود را معلق نموده است.

دیوان حتی در احراز قصد طرفین آن چنان ماهرانه عمل کرده که در پس تحلیل حقوقی نسبت به قضیه به تفسیر اقدامات خلاف عهدنامه مودت پرداخته است. دیوان در انجام رسالت قضایی خود درک کرده که اختلاف واقعی بین طرفین چه بوده است و چرا قسمت عمده کار خود را به بررسی اقدامات خلاف حقوق بین‌الملل طرفین، اختصاص داده است. در نحوه تفسیر دیوان از قضیه فوق دو دلیل وجود داشته است:^۱

یکی اینکه، اختلاف واقعی بین طرفین استفاده از زور است و نه عدم رعایت عهدنامه مودت یا اخلال در آزادی تجارت بین ایران و امریکا؛

دیگر اینکه، جامعه بین‌المللی منافع مهم‌تری در تنویر و رعایت قواعد استفاده از زور دارد که با صلح و امنیت بین‌المللی مرتبط است.

نتیجه‌ای که دستیابی به آن محصول تفسیر صحیح است. تفسیر در پرتو معنای متداول که در زمان تفسیر حاصل می‌گردد، امری است که پیشتر به آن اشاره شد. در پاراگراف ۴ قطعنامه انستیتوی حقوق بین‌الملل راجع به «مسأله حقوق جاری در زمان» تصریح شده است. هدایت‌الله فلسفی در سخنرانی خود راجع به «ماجرای تفسیر در دیوان بین‌المللی دادگستری» اظهار داشت:

«در موارد شناسایی قواعد عرفی دیوان میان «معناشناسی» و «پراگماتیسم» رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند و با توجه به وضعیت‌های معین، از دل اصول کلی قاعده‌ای خاص

۱. سیدجمال سیفی، «رای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی: دیپلماسی قضایی در دادرسی بین‌المللی»، مجله پژوهش‌های حقوقی ۴ (۱۳۸۴)، ۶۸-۶۹.

استنتاج می‌نماید. البته چون قاعده یا اصل کلی هر یک بالقوه قابلیت آن را دارد که بر وضعیت‌های زیادی منطبق شود، هر بار که دیوان از محتوای اصل یا قاعده‌ای کلی و بلاشرط، قاعده‌ای خاص را استخراج می‌کند، حدود و دامنه اجرایی این قاعده، شرایط و جهات و همچنین مستثنائات و آثار حقوقی آن را نیز معین می‌کند و به این ترتیب، به دور یک اصل انتزاعی تا رهایی از قواعد مختلف می‌تند.^۱

تفسیر دیوان از قضیه سکوه‌های نفتی بحث‌های فراوانی را موجب گردید، قاضی هیگینز توسل دیوان به بند ج (۳) ماده ۳۱ را مورد نقد قرار داده است؛ از نظر او دیوان در قضیه مزبور به جای تعیین حقوق قابل اعمال در معاهده مودت به تفسیر معاهده پرداخته است. حتی با این حال دیوان به تفسیر پاراگراف ۱(د) ماده ۲۰ نپرداخته است.^۲ از نظر هیگینز اعمال بند ج (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات متناسب با رژیم‌های خاصی است که توجه ویژه‌ای را در حقوق بین‌الملل به خود اختصاص داده است که این اواخر در مسائل محیط زیستی و سیستم WTO اتکای ویژه‌ای به اعمال مقررۀ فوق شده است؛ ولی این به منزله اعمال آن در موضوع‌های عام حقوق بین‌الملل عمومی نیست.^۳

حاصل تفسیر دیوان از قضیه سکوه‌های نفتی اعمال جسورانه‌ای از تفسیر طبق بند ج (۳) ماده ۳۱ بر عهدنامه مودت ۱۹۵۵ است که پیش از کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ منعقد شده است. دیوان معاهده مودت را از منظر مهم‌ترین مجموعه قواعد حقوق بین‌الملل از جمله منشور، در زمینه توسل به زور [مهم‌ترین بخش منشور] رفتار دولت‌ها با ارجاع به حقوق بین‌الملل عمومی، مورد تفسیر قرار داد. دیوان برای اولین بار در رأی مزبور به نقش مهم بند ج (۳) ماده ۳۱ اشاره کرد؛ ولی نگفت چگونه و کی می‌توان آن را اعمال کرد.

از نظر قاضی برگنثال دیوان باید براساس معاهده‌ای که صلاحیت را به او اعطا کرده بود به قضیه رسیدگی می‌کرد و نه چیز دیگر. او معتقد است وقتی طرفین بر معاهده‌ای برای رسیدگی به اختلاف استناد می‌کنند، صرف آن معاهده در اختلاف مطروحه باید مورد توجه قرار گیرد و نه چیز دیگر. حتی منشور، عرف و سایر قواعد معاهده‌ای نمی‌توانند برخلاف قصد طرفین برای دیوان ایجاد صلاحیت کند. از نظر برخی از حقوقدانان نیز که بر نقش قصد و رضایت دولت‌ها تکیه دارند، استناد به بند ج (۳) ماده ۳۱ برای تفسیر بر موضوع و هدف معاهده که ناشی از همان قصد اولیه بوده اثر می‌گذارد و این چنین تفسیر موسعی، امنیت حقوقی طرفین را مخدوش می‌سازد. در آرای بی‌شماری^۴ هم که دیوان بین‌المللی

۱. فلسفی، پیشین، ۴۴-۴۵.

2. Campbell McLachlan, op. cit, 308.

3. Rosalyn Higgins, op. cit, 803.

۴. نامیبیا، رأی مشورتی (۱۹۷۱)، فلات قاره دریای شمال (۱۹۷۸).

دادگستری به آنها رسیدگی کرده اعلام کرده است که اگر طرفین در مقررات معاهده‌ای قصد خود را دایر بر تغییر عبارات و ماهیت تعهدات همراه با تحولات زمانی، بیان کرده باشند اتخاذ رویکرد همگامی با تحولات بین‌المللی و قواعد مرتبط قابل اعمال از سوی مراجع رسیدگی کننده بجا و درست است. با این وجود در مواقعی هم که طرفین به تحولات بعدی و تغییر دامنه لغات و عبارات در گذر زمان اشاره نکرده‌اند، رویه اخیر دیوان بر تسری تحولات بعدی به قواعد و زبان تعهدات است. دیوان در قضایای دریانوردی بین کستاریکا و نیکاراگوئه^۱ و آرژانتین و اروگوئه^۲ اظهار داشت: «تعهد به حمایت و محافظت از محیط زیست باید منطبق با رویه اخیراً پذیرفته شده حقوق بین‌الملل مبنی بر اعمال تحولات بعدی حقوق بین‌الملل، تفسیر گردد».

دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی گابچیکو - ناگیمارس نیز به سیال بودن معانی اشاره داشت و بیان کرد:^۳

«اگر واژه‌ای که در حقوق بین‌الملل عمومی معنای متغیری دارد، مورد استفاده طرفین قرار گیرد و طرفین نیز واقف باشند که چنان تعریفی بر حقوق و تعهدات طرفین تأثیر گذار است، بایستی مفهوم جدید و متغیر آن واژه اعمال گردد».

به‌طور کلی در معاهداتی که مدت زمان انجام موضوع به درازا می‌کشد، به ویژه معاهدات اقتصادی و فنی، تطبیق اصطلاحات و واژگان تخصصی زمان انعقاد با تحولات زمانی ضروری است. چون در غیر این صورت هدف موضوع برآورده نمی‌گردد.

به این ترتیب اگر قصد طرفین را آن‌گونه مورد بررسی قرار داد که طرفداران اصل رضایی و تفسیر مضیق معتقد به اعمال آن در روابط قراردادی هستند؛ این نتیجه حاصل می‌شود که نمی‌توان در معاهدات عادی که همواره پاره‌ای از اصطلاحات تغییر می‌کنند، به انعطافی در حقوق و وظایف بعدی طرفین رسید که غالباً در معاهدات قید نمی‌شود. به ویژه اینکه اگر قرار باشد وصف و تبیین تعهد در عبارات بسیار کلی بیاید، در چنین معاهداتی [معاهدات طولانی مدت] لازم است که به شرایط متغیر توجه شود. بهترین و قابل امن‌ترین مقرر به نظر می‌رسد که قواعد عرفی باشد که مراجع مربوطه در کنار مقررات قراردادی به عنوان حقوق قابل اعمال بر قضیه، تعیین می‌کنند. امری که در سکوه‌های نفتی به درستی اعمال شد. اعمال قواعد عرفی و اصول کلی حقوقی که برخی آنها را خارج از قصد طرفین می‌دانند، به نظر نمی‌رسد چیزی بیش از قواعد قراردادی یا حتی خارج از آن باشد، زیرا وقتی که

1. Case concerning Navigation and Related Rights (Costa Rica v. Nicaragua), Judgment of 13 July 2009, para. 64.

2. Case concerning Pulp Mills on the River Uruguay (Argentina v. Uruguay) Judgment 20 April 2010, paras 203-219.

3. Case concerning Gabčíkovo-Nagymaros Project (Hungary/Slovakia) I.C.J. Judgment, 1997, paras. 76-80.

صحت از حقوق بین‌الملل مرتبط و قابل اعمال در روابط طرفین می‌آید، منظور عرف منطقه‌ای و یا خاصی نیست که فقط بر عده‌ای از دولت‌ها مجری باشد، بلکه مقصود از قواعد قابل اعمال در روابط طرفین معاهده، کلیه طرف‌های معاهده را صرف‌نظر از طرف‌های درگیر در برمی‌گیرد. از طرف دیگر اصل بر این است که طرفین در تدوین قراردادها و معاهدات خلاف قواعد آمره و قواعد بین‌المللی توافق ننمایند که دارای عمومیت بالایی است. پس از این جنبه به نظر نمی‌آید که خللی در قصد طرفین ایجاد گردد. پس طرفین با آگاهی از این امر به انعقاد قرارداد بین خودشان مبادرت می‌ورزند. مفهوم و تغییراتی که در طی تحولات زمانی و اقتضائات بین‌المللی نیز حادث می‌گردد با استعانت از بند الف ماده ۳۱ قابل حل است، مگر اینکه طرفین بخواهند چنان قواعدی را در روابط خود بگنجانند. اگر منظور از قواعد، قواعد فنی باشد در اینجا گنجاندن آن در معاهده، قطعاً باید با موافقت طرفین باشد، ولی اگر چنان قواعدی مربوط به مصادیق حقوق بشر چون محیط زیست باشد دیگر نمی‌توان به قصد و اصل رضایی دولت‌ها اشاره کرد. چون چنان مفهومی دیگر در حقوق بین‌الملل به سطح تعهدات عام‌الشمول ارتقا یافته است. به نظر می‌رسد که پای بندی دولت‌ها در انجام تعهداتشان فقط در گرو همسوسدن با تحولات بعدی باشد. چنین نظری را می‌توان در رأی گابچیکوو - ناگیمارس و رأی اخیر آرژانتین علیه اروگوئه مشاهده کرد. در قضیه پروژه سد گابچیکوو، دیوان اشاره‌ای به بند ج (۳) ماده ۳۱ حقوق معاهدات نکرد، ولی با بیان دیگری، به کارگیری تحولات بعدی در قواعد معاهده‌ای را در روابط بین طرفین، لازم دانست. در رأی فوق قاضی ویرامنتری به نکات مهمی در خصوص تعامل بین قواعد جدید زیست‌محیطی و تعهدات از پیش موجود اشاره کرد. چراکه تحولات مهمی در علم محیط زیست و حقوق بین سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۹۷ حادث شده بود که علت عمده آن نگرانی‌هایی بود که جامعه جهانی در مواجهه با موضوع‌های زیست‌محیطی از جمله نازک شدن لایه ازن، گرم شدن کره زمین، گسترش بیابان‌ها، انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری، تخریب اکوسیستم و ... با آن مواجه شده بود. این نگرانی‌ها باعث شد که دامنه مسؤلیت بین‌المللی قلمروی گسترده‌ای یابد.^۱ بنابراین، دیوان در قضیه سد دانوب این تحولات را همگام با حقوق بین‌الملل مورد تأیید قرار داد. مهم‌تر آنکه دیوان قواعد محیط زیستی را شناسایی کرد که می‌توانستند بر روابط معاهده‌ای دولت‌ها تأثیر بگذارد. حتی اگر دولت‌ها در به رسمیت شناختن اهمیت و ربط چنین قواعدی قصور نمایند. قاضی ویرامنتری بخصوص تأکید می‌کرد که طرفین هر معاهده‌ای که از تغییرات محیط زیست

1. Tullio Scovazzi, "Some Remarks on International Responsibility in the Field of Environmental Protection", Maurizio Ragazzi (ed), *International Responsibility Today: Essays in Memorial of Oscar Schachter*, Martinus Nijhoff Publishers, (2005), 213.

تأثیر می‌پذیرند، باید به‌طور مدام ارزیابی از اثر محیط زیستی بر قرارداد داشته باشند و این ارزیابی بایستی همزمان با تحولات معاصر در حقوق بین‌المللی محیط زیستی و علم محیط زیست باشد. این یافته‌ها بر استثنای مهمی نظر دارد که به اصل کلی حقوق بین‌زمانی وارد می‌شود. اصل حقوقی که جایگاه مهمی در شرایط همزمان با تنظیم معاهده دارد. یافته قاضی ویرامانتری همخوانی بیشتری با رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری با موضوع‌های حقوق بشری دارد. تلقی قاضی ویرامانتری به‌وضوح به این معناست که نیازی نیست طرفین قرارداد قصد خود را دایر بر ملحوظ داشتن تحولات معاصر به‌صراحت ابراز کنند. چون فرض بر این است معاهداتی که از محیط زیست تأثیر می‌پذیرند اسناد زنده هستند. او این فرض را با نقل قولی از قضیه Tyer که در دیوان اروپایی حقوق بشر مطرح شده بود؛ مورد پذیرش قرار داد.

این فرض مستقیماً در تقابل با نظر قاضی تاناکا در قضیه آفریقای جنوب غربی است، قضیه‌ای که در آن قاضی تاناکا بحث کرده بود که لحاظ نمودن شرایط همزمان (Contemporary) به این معنی است که بایستی تفسیر معتبری به مقررات از پیش موجود داد.^۱ با ردّ رویکرد تاناکا، قاضی ویرامانتری اعمال تفسیر ناظر به گذشته را بر مبنای تحولات جدید در حقوق بین‌الملل نمی‌پذیرد. هر چند که این امکان برای طرفین وجود دارد که پاره‌ای از وضعیت‌ها را از تحولات جدید مستثنا کنند و در نتیجه ایده سند زنده، تمامی معاهدات را مجاز به تغییر و تحول همگام با حقوق بین‌الملل می‌کند، مگر اینکه طرفین قرارداد به‌صراحت چنین اثری را بر روابط قراردادی مستثنا کنند.^۲ در قضیه فوق، قاضی ویرامانتری رعایت الزامات محیط زیستی را از دریچه حقوق بشر مورد توجه قرار می‌دهد. به نظر او اعمال حقوق هم‌عصر نباید به نقض حقوق بشر بینجامد. به تعبیر دیگر اعمال حقوق گذشته نمی‌تواند موجبات استنکاف از حقوق بشر را فراهم سازد، اگرچه در زمان پیشین چنین مفهومی، نقض محسوب نمی‌شده، در نتیجه رعایت الزامات حقوق بشری باید در زمان اعمال حقوق و تعهدات طرفین قرارداد انجام شود و نه در زمان تنظیم قرارداد که عدم رعایت‌شان نقض محسوب نمی‌شد.^۳

پرسش مهمی که از ملاحظه قضیه ناگیمارس مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان اعتبار معاهدات را با قواعد جدید سنجید؟ به عبارت دیگر آیا تغییراتی که در اجرای تعهدات

1. Dissenting Opinion of judge Tanaka, Case concerning in the South West Africa, I.C.J. Reports, 1966, 294.
2. Afshin A-Khavari, "The Passage of Time in International Environmental Disputes", http://www.murdoch.edu.au/elaw/issues/v10n4/khavari104_text.html (2010/04/21), 14.
3. Separate Opinion of Judge Weeramantry in Case concerning Gabčíkovo-Nagymaros Project (Hungary/Slovakia) I.C.J. Judgment, 1997 (, 37. ILM, 162), 215.

خللی وارد می‌کند نمی‌تواند براساس ماده ۶۲ حقوق معاهدات یعنی (تغییر بنیادین اوضاع و احوال) منجر به فسخ معاهده گردد؟ آیا باقی ماندن اعتبار معاهده علی‌رغم تغییرات حادث بر آن بر خلاف اصل "حقوق جاری در زمان" نیست؟

دیوان بین‌المللی دادگستری در رسیدگی فوق، استدلال‌های مجارستان را مبنی بر اختتام معاهده براساس تغییرات به‌وجود آمده در معاهده نپذیرفت که آن را نسبت به زمان انعقاد آن متحول نموده، در این راستا، قاضی ویرامانتری رویکرد لیبرالی نسبت به اعتبار معاهده دارد. او این دیدگاه را نمی‌پذیرد که قواعد جدید بتواند بر اعتبار معاهده اثر بگذارد. از نظر وی اصل توسعه پایدار یکی از اصول حقوق بین‌المللی عرفی است که طرفین را ملزم به اعمال آن می‌نماید.^۱

آنچه مسلم است، این است که اعتبار یک معاهده از پیش موجود تحت تأثیر قواعد امره جدید قرار می‌گیرد. هر چند پذیرش چنین امری در مواجهه با مسائل زیست‌محیطی کمی سنگین است؛ ولی رویه‌های معاصر حاکی از پذیرفتن چنین اثری بر تعهدات هستند. قاضی ناگندرا سینگ (Nagendra Singh) رییس پیشین دیوان بین‌المللی دادگستری از نظر قاضی ویرامانتری هم فراتر رفته، او بیان می‌دارد: که توسعه پایدار یک قاعده امری است. این گونه تلقی از قواعد محیط زیستی به نظر هنوز نارس است، هر چند که عصر حاضر آمادگی پذیرش قواعد فوق را در سطح تعهدات عام الشمول دارد.^۲ رأی اخیر دیوان در قضیه آرژانتین علیه اروگوئه (۲۰۱۰) بر دلالت‌های زیست‌محیطی و واکنش جامعه جهانی به انفجار سکوهای نفتی در خلیج مکزیک، به منزله اولویت الزامات زیست‌محیطی بر قصد طرفین و معاهدات منعقد شده بین‌شان است؛ ولی پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که دامنه حقوق عرفی یا حتی تعهدات عام‌الشمول در تحولات حقوق بین‌المللی محیط زیست کجاست؟

دیوان بین‌المللی دادگستری اگرچه در پروژه گابچیکوو تحولات معاصر و تسری قواعد محیط زیستی را به معاهده ۱۹۷۷ بین طرفین اعمال کرد؛ ولی از تفسیر معاهده براساس بند ج (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات سر باز زد، کاری که دیوان در قضیه سکوهای نفتی به نحو دیگری انجام داد. در آنجا دیوان به ماده مزبور کنوانسیون حقوق معاهدات استناد کرد، ولی نگفت که چگونه و کی می‌توان از ماده ۳۱ استفاده کرد. علت این امر شاید آگاهی دیوان از معضلاتی بود که ممکن است بر تبعات ناشی از قصد طرفین وارد شود. به تعبیری در قضیه سکوهای نفتی دیوان خود را مواجه با موضوع مهم‌تری از قواعد حقوق

1. Ibid.

2. Afshin A-Khavari, op. cit, 16.

بین‌الملل یعنی توسل به زور می‌دید و بر خود مسلم می‌دانست که با استناد به هر وسیله حقوقی مبنای اقدامات به عمل آمده را توجیه کند؛ ولی در قضیه گابچیکوو دیوان مسأله محیط زیستی را همانند سکوه‌های نفتی آن قدر پُر اهمیت نمی‌یافت تا بخواهد با توسل دوباره و صریح به پاراگراف ۳ ماده ۳۱ اختلافات مطروحه را تفسیر نماید. هر چند دیوان کاملاً به تحولات حادث شده طی ۲۰ سال بر معاهده واقف بود.

مبحث دوم - تفسیر طبق بند ج (۳) ماده ۳۱ از سوی هیأت‌های حل اختلاف سازمان

تجارت جهانی

نمونه دیگری از اعمال ماده فوق را می‌توان در تصمیم هیأت‌های حل اختلاف سازمان تجارت جهانی مشاهده کرد. آنجا که هیأت پژوهش سازمان مذکور برای رسیدگی به اختلافات به موافقتنامه تعرفه و تجارت بسنده نکرد و به دیگر اسناد مرتبط در این زمینه رجوع کرد^۱ نمونه آن در قضایای Shrimp - turtle, Beff-hourmon است.^۲

۱. بنابراین وقتی مقررات سازمان تجارت جهانی را تفسیر می‌کنیم باید به موضوع و هدف سازمان که ممکن است در طی زمان دچار تحول شود هم توجه کنیم. از این‌روست که هیأت پژوهش در قضیه Shrimp- turtle (۱۹۹۹) بیان می‌دارد که دیگر امروزه بعید است که فرض نماییم که بند g ماده ۲۰ گات ۱۹۹۴ تنها منبعی است که می‌توان در خصوص حفاظت از منابع پایان پذیر یا منابع طبیعی غیر زنده به آن رجوع کرد. به هر ترتیب اگرچه اصل بر تفسیر بر مبنای قصد طرفین است و تفسیر متکامل یا تفسیر براساس تحولات روز استثناست و موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی و به ویژه در این قضیه بند g ماده ۲۰ از اصل بالا مستثنا نیست. با این‌همه در دهه‌های اخیر و با توجه به قضایای مطرح شده در نزد ارگان‌های حل اختلاف سازمان به نظر می‌رسد که این استثنا در موافقتنامه‌های WTO تبدیل به قاعده شده است.

۲. در قضیه مذکور اقدامات آمریکا برای ممنوعیت واردات یک غذای دریایی تجاری چون میگو بود که به منظور حمایت از کشتار رایج گونه‌های دیگر یعنی لاک‌پشت‌های دریایی، انجام گرفته بود. در این تصمیم هیأت پژوهش ارجاع بسببیطی به حقوق محیط زیست بین‌المللی نمود. آن دریافت که عبارت «منابع طبیعی» و «پایان‌پذیر» در پاراگراف g ماده ۲۰ تعریف پویایی دارد. هیأت پژوهش به ماده ۲۶ کنوانسیون حقوق دریاهای در باب منابع طبیعی رجوع کرد. ماده مربوطه منابع طبیعی را شامل منابع زنده و غیرزنده می‌داند. دیوان همچنین در حمایت از چنین تفسیری به دستور العمل ۲۱ و قطعنامه کمک به کشورهای در حال توسعه رجوع نمود. قطعنامه مزبور که همراه با کنوانسیون محافظت از گونه‌های مهاجر حیوانات غیراهلی پذیرفته بود، در تصمیم‌گیری در خصوص اینکه آیا لاک‌پشت‌های دریایی جزء منابع پایان‌پذیر بودند، مورد استفاده قرار گرفت. هیأت پژوهش به تمام ۷ گونه شناخته شده لاک‌پشت‌های دریایی قرار گرفته‌اند که در ضمیمه یک کنوانسیون تجارت بین‌المللی گونه‌های در معرض خطر کلیه گیاهان و جانوران یک اقلیم، ارجاع کرد. هیأت پژوهش در بررسی موضوع متکی بر بند ج (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات بود و صراحتاً آن را اعلام کرد.

در واقع عبارات به کار رفته شده در ماده ۲۰ موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت ۱۹۴۷ در باب محافظت از منابع پایان‌پذیر کلی بود. ارجاع به زبان معاهده به تنهایی نمی‌توانست در تعیین اقدام خاصی چون حمایت از زندگی حیوانی یا گیاهی راه‌گشا باشد. بنابراین دیوان به صراحت اعلام می‌کند که تفسیر براساس مقرر ج (۳) ماده ۳۱ می‌تواند راهنمای مناسبی برای تعریف منابع پایان‌پذیر باشد. در قضیه Shrimp- turtle هیأت مزبور معتقد بود که منابع پایان‌پذیر تعریف پویایی دارد.

نمونه دیگر قضیه Beff-hourmon (۱۹۹۸) در رسیدگی‌های سازمان تجارت جهانی است. در این قضیه نیز هیأت پژوهش با توسل به بند ج (۳) ماده ۳۱ اذعان نمود اصل پیشگیری (precautionary principle) یک قاعده کلی حقوق بین‌الملل عرفی شده است. (اهمیت این موضوع در رسیدگی‌های دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مورد توجه واقع شده است). دیوان مزبور در رأی آرژانتین و اروگوئه (۲۰۱۰) اظهار داشت؛ اصل پیشگیری از لطمات وارده به محیط زیست بین‌المللی یک قاعده حقوق بین‌المللی عرفی است. هیأت پژوهش در ادامه یادآور شد که اگرچه اصل مزبور نمی‌تواند تعهدات خاص را طبق موافقتنامه

هیأت پژوهش در قضیه Shrimp- turtle عملکرد هیأت رسیدگی را مورد نقد قرار می‌دهد که چرا از قواعد عرفی تفسیر حقوق بین‌الملل عمومی تبعیت نکرده و صرفاً به موضوع و هدف معاهده نظر داشته است. بدون اینکه به معنای عادی توجه نماید.^۱ بنابراین از نظر هیأت پژوهش در قضیه مذکور دلالتی بر استفاده از رهیافت تفسیر متکامل (evolutive interpretation) است. در حقیقت اعضای wto می‌خواستند که این واژگان و عبارات همگام با جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل متحول و متکامل شود و یا اینکه حداقل استنباط گردد که ابهام این عبارات در طی زمان و در چهارچوب سیاق حقوق بین‌الملل رفع گردد.^۲

درواقع استدلال شده است که تفسیر مقررات wto به تنهایی و جدا از معاهدات دیگر

(Sanitary-phyto-sanitary) نادیده بگیرد، ولی حقیقت این است که می‌توان انعکاس چنین اصلی را بر چنان تعهداتی (تعهدات خاص) ملاحظه کرد. اثر ممنوعیت قانونی واردات گوشت گاو هورمونی از سوی اتحادیه اروپا، موضوع رسیدگی هیأت حل اختلاف بود. امری که از سوی اتحادیه اروپا با اتکا بر اصل پیشگیرانه صورت گرفته بود. در این قضیه، هیأت رسیدگی رأی داد که اقدامات به کار گرفته شده توسط شورای اروپا باید بر مبنای استانداردهای بین‌المللی طبق بند ۱ ماده ۳ موافقتنامه sps باشد. یعنی اینکه آنها بایستی با استانداردهای بین‌المللی که طبق بند ۲ ماده ۳ موافقتنامه sps مورد نیاز است، مطابقت نمایند. این تفسیر از طرف هیأت پژوهش با مراجعه به لغتنامه آکسفورد رد شد. لغتنامه مزبور توضیح می‌دهد که این واژگان به گونه مختلفی تعریف می‌شود. هیأت استیناف با مراجعه به لغتنامه آکسفورد یادآور شد که واژگان به کار رفته در مقالات مختلف بیانگر این است که اقدامات یک عضو موافقتنامه sps باید بر مبنای استانداردهای بین‌المللی هماهنگ باشد و هدف این گونه مقررات تنها الزامات معاصر را در بر نمی‌گیرد، بلکه نگاهی به آینده نیز دارد. قابلیت اعمال استانداردهای بین‌المللی در قضیه فوق مورد ملاحظه هیأت پژوهش در سیاق اصل پیشگیرانه قرار گرفت. اتحادیه اروپا استدلال می‌کرد که اصل پیشگیرانه یک قاعده کلی حقوق بین‌المللی عرفی است یا حداقل یک اصل کلی حقوقی. در نهایت هیأت پژوهش مشاهده کرد که هیچ اتفاق نظری راجع به این وجود ندارد که آیا دولت‌ها آن را به عنوان قاعده‌ای از حقوق بین‌الملل عرفی عمومی پذیرفته‌اند، بنابراین از حکم صادر کردن در خصوص این مسأله استنکاف ورزید، ولی تأیید کرد که اصل مزبور که در بند ۷ ماده ۵ و بند ۳ ماده ۳ موافقتنامه sps منعکس شده به طرفین اجازه می‌داد تا استانداردهای احتیاطی و پیشگیرانه بالاتر و بیشتری را بپذیرند.

این اختلاف فرصتی را فراهم کرد تا حمایت زیست‌محیطی و اصول محافظتی یکی گردند که در موافقتنامه‌های MEA در حقوق Wto به صراحت ذکر شده است. به این ترتیب از هیأت رسیدگی خواسته شد که تا تعهدات مصرحه در موافقتنامه مذکور را مورد بررسی قرار دهد. این موافقتنامه‌ها شامل: کنوانسیون تنوع بیولوژیکی، کنوانسیون تجارت بین‌المللی گونه‌های در معرض خطر، کنوانسیون سازمان ملل متحد در حقوق دریاها و کنوانسیون محافظت از گونه‌های مهاجر حیوانات وحشی بود. توجه به کنوانسیون‌های فوق بیانگر ارتباط زنجیره‌ای قواعد مختلف حقوق بین‌الملل حتی با وجود زمینه‌های مختلف است؛ با اینکه هیأت رسیدگی به حل اختلافات مخلوق یک معاهده است و وظایف واگذار شده به این رکن محدود به اعمال مقررات wto است، اما کنوانسیون حقوق معاهدات ملزم می‌نماید که معاهدات باید با توجه مقتضی نه فقط به قواعد قابل اعمال حقوق بین‌الملل بین طرفین تفسیر گردند، بلکه به سایر معاهدات [منظور به ماده (۳) ماده ۳۱] نیز بایستی رجوع شود. در این زمینه نک:

- Campbell Mclachlan, "The Principle of Systemic Integration and Article 31 (3) (c) of the Vienna Convention", *I.C.L.Q.*, VOL 54 (2005).

- James Cameron and Kevine R. Gray, "Principles of International Law in the WTO Dispute Settlement Body", *I.C.L.Q.*, vol 50, (2001).

- James Cameron and K. Campbell, *Dispute Settlement In the WTO* (Cameron May: London, 1998).

1. James Cameron and Kevine R. Gray, "Principles of International Law in the WTO Dispute Settlement Body", *I.C.L.Q.*, vol 50, (2001), 256.

2. Joost Pauwelyn, op. cit.

منجر به بی‌اثر کردن و خنثی شدن موضوع و هدف گات ۱۹۹۴ می‌شود. هیأت پژوهش در قضیه *japan-texe*^۱ حکم داد که بند ۲ ماده ۳ تفاهم‌نامه حل اختلاف تأکید می‌کند که گات ۱۹۹۴ نمی‌تواند در انزوا از حقوق بین‌الملل عمومی خوانده شود.^۲

پس اساسی‌ترین موضوع در نزد هیأت حل اختلاف این است که چگونه موافقتنامه‌های WTO تفسیر شود. اغلب مسأله دشوار یک اختلاف ریشه در تعارض مفهومی بین مقررات خاص دارد. هیأت‌های رسیدگی‌کننده اعمال کنوانسیون وین حقوق معاهدات را به قواعد گات به عنوان راهنمایی برای تفسیر پیوند داده‌اند.^۳

بند ۲ ماده ۳ تفاهم‌نامه حل اختلاف مقرر می‌کند که موافقتنامه‌های WTO باید منطبق با قواعد عرفی تفسیر حقوق بین‌الملل عمومی، تفسیر گردد. اگرچه قواعد تفسیر معاهده، طبق حقوق بین‌الملل محدود به آنچه نیست که در کنوانسیون حقوق معاهدات آمده است؛ ولی امروزه ارجاع به قواعد عرفی تفسیر امر رایج و متداول تمام دیوان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی شده است؛ از نظر سیستم هیأت‌های حل اختلاف، آن امری ضروری است که اساس تفسیر و اعمال قواعد گات باید به گونه‌ای باشد تا راهنمایی برای مذاکره‌کنندگان، تصمیم‌گیرندگان و پانل‌های آینده باشد. با برجسته نمودن این اصول، فرایند حل اختلاف مؤثر خواهد بود و موافقتنامه‌های WTO روشن‌تر درک می‌شوند. این مسأله می‌تواند منجر به حل سریع‌تر اختلاف یا در حقیقت اجتناب از اختلاف گردد، چراکه یک تفسیر درست می‌تواند تعیین‌کننده موضوع‌های آینده باشد.^۴

تفسیر همگون، منسجم و معتبر به توسعه رژیم تجاری کمک می‌کند، این امر عملکرد امر قضاوت WTO را قانونی و به طرف‌های ذی‌نفع در اختلاف اعتماد می‌بخشد.^۵

به این ترتیب در یک سیستم تجاری بین‌المللی که منافع دولت‌ها شدیداً به هم گره خورده است، رسیدن به یک روابط منعطف و سودمند جز در سایه قواعد همگون تجاری بین‌المللی میسر نمی‌گردد. دولت‌ها به دلیل در هم تنیدگی اقتصاد و مبادلات بین‌المللی

۱. هیأت پژوهش در قضیه *japan-taxes* (۱۹۹۶) تأکید می‌کند که تفسیر نباید خیلی خشک و غیرقابل انعطاف باشد. یک تفسیر روان نباید خلأیی را برای احکام مستدل در مواجهه با جریان بی‌پایان و متغیر وقایع عینی در قضایای واقعی در دنیای واقعی بجا گذارد و فقط در گرو چنین تفسیری است که منافع نظام تجاری چندجانبه به بهترین نحو تأمین می‌گردد و با همراهی و مشارکت وقایع خاص در اختلاف، رکن حل اختلاف نقش فعال قضایی را خواهد پذیرفت و این زمانی است که وضعیت‌ها و شرایط نیز تضمین‌کننده چنین نقشی باشند و مطمئن سازد که موافقتنامه‌های WTO را در یک فضای مناسب اعمال شوند.

2. Cameron. *Gray, op. cit.*, 258.

3. *Ibid.*, 252.

4. *Ibid.*

5. *Ibid.*, 254.

غالباً سعی می‌کنند اختلافات خود در سایر زمینه‌ها را به حداقل برسانند. رسیدن به چنین رویکردی قطعاً با یکسان‌سازی قواعد حقوق بین‌الملل حاصل می‌گردد و این امر به عهده مراجع قضایی ذی‌ربط است که با تفسیر و اعمال درست قواعد حقوقی راه را برای رفع هر گونه تعارض و پیشگیری از نقض‌های بعدی تعهدات، باز کنند.

مبحث سوم - تفسیر طبق بند ج (۳) ماده ۳۱ از سوی دیوان اروپایی دادگستری

استفاده از بند ج (۳) ماده ۳۱ حقوق معاهدات در تفسیر مقررات معاهده در رسیدگی‌های دیوان اروپایی هم مشهود است در قضایایی چون *Al-adsani, Fogarty, Mc Elhiney* دیوان اروپایی حق دسترسی به دادگاه‌ها را کامل ندانست که در ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر آمده است. دیوان در ارزیابی قضیه اظهار کرد که ماده ۶ باید منطبق با کنوانسیون وین از جمله بند ج (۳) ماده ۳۱ تفسیر شود. دیوان اروپایی با عباراتی یکسان در سه رأی فوق اظهار داشت:^۲

«کنوانسیون اروپایی باید در پرتو قواعد مقرر در کنوانسیون وین بند ج (۳) ماده ۳۱ که بر توجه به قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط طرفین دلالت دارد، تفسیر شود. از نظر دیوان ماده ۶ نمی‌تواند در خلاً تفسیر گردد و دیوان باید با تعمق بیشتری به ویژگی خاص کنوانسیون به عنوان یک معاهده حقوق بشری رفتار کند و همچنین باید قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل را در نظر بگیرد. کنوانسیون تا جایی که ممکن است باید منطبق با سایر قواعد حقوق بین‌الملل تفسیر شود که قسمتی از آن را تشکیل می‌دهد، از جمله آن قواعدی که مربوط به اعطای مصونیت دولتی می‌شود».^۳

دیوان اروپایی در قضیه *tyter* تأکید کرده که کنوانسیون یک سند زنده است و کنوانسیون باید در پرتو شرایط روز تفسیر گردد. در قضیه *Selmouni* و *Loizido* دیوان اروپایی حکم داد که نقش کارهای مقدماتی با ارجاع به ویژگی موضوعی تعهدات کنوانسیون تعیین گردد و اعلام کرد که کنوانسیون نمی‌تواند به تنهایی منطبق با نیت بانیان آن که بیش از چهار

۱. در قضیه *Al-adsani*؛ دادخواست مصونیت دولتی طرح شد تا ادعای خصوصی شکنجه علیه کویت در دادگاه‌های انگلیس را رد کند. در قضیه *Fogarty*؛ هدف طرح دادخواست مصونیت دولتی رد ادعای خصوصی بود که به دلیل اعمال تبعیض جنسیتی در استخدام در سفارت آمریکا مستقر در لندن صورت گرفته بود. در قضیه *Mc Elhinney*؛ مصونیت دولتی توسط انگلستان در دادگاه‌های ایرلند طرح شد. براساس دادخواست مزبور ادعای شبه جرم ناشی از اقدامات ارتش بریتانیایی در خاک ایرلند، اقامه شد.

2. Campbell Mclachlan, *op. cit.*, 305.

3. Alexander Orakhelashvili, "Restrictive Interpretation of Human Rights Treaties in The Recent Jurisprudence of The European Court of Human Rights", vol14, no. 3, *E.J.I.L* (2003), 563.

سال پیش اظهار شده، تفسیر گردد.^۱ از این رو در تفسیر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر بیش از هر چیز تفسیر وفق تحولات حادث شده در حقوق بشر باید انجام گیرد. در تفسیر چنین کنوانسیون‌هایی اتخاذ رویکرد مضیق با هدف و موضوع کنوانسیون سازگار نیست. بنابراین در رسیدگی به ادعاها، اهمیت و اعمال نظم عمومی اروپا بر هر چیز دیگری اولی است. قاضی فیتز موریس در قضیه Golder اظهار داشت که کنوانسیون اروپایی حقوق بشر منجر به مداخله گسترده‌ای در صلاحیت داخلی دولت‌ها می‌شود. این چنین امری نه فقط، قابل توجیه نیست، بلکه همچنین نیاز به یک تفسیر محتاطانه را موجب می‌گردد. هر چند که ارگان‌های کنوانسیونی چنین تلقی را تأیید نکردند. فیتز موریس بعدها این دیدگاهش را تغییر داد. در قضیه Belgian Police او تأکید کرد که نظر او راجع به کنوانسیون‌های حقوق بشری نبوده که باید به شیوه مضیق تفسیر شود، بلکه در چنین کنوانسیون‌هایی بایستی استنباط لیبرالی از مقررات در پرتو محیط حقوقی رایج در زمان تفسیر به عمل آید. در راستای ارزش تفسیر مضیق، کمیسیون اروپایی تأکید کرده که تفسیر مضیق از حقوق و آزادی‌های فردی که توسط کنوانسیون اروپایی حقوق بشر تضمین شده با موضوع و هدف کنوانسیون در تضاد است.^۲

در مورد معاهدات حقوق بشری، با این همه، معیار موضوع تفسیر مناسب‌تر از معیار ذهنی است که در صدد معلوم کردن صرف قصد طرفین است، به این دلیل که معاهدات حقوق بشری، همان‌گونه که دیوان قبلاً بیان کرده؛ معاهدات چندجانبه از نوع کلاسیک نیستند که برای انجام تبادل متقابل حقوق به منظور بهره‌برداری طرفینی دول متعاقد منعقد شده باشد. از این رو موضوع و هدف معاهده، حمایت از حقوق اساسی انبای بشر صرف‌نظر از تابعیت‌شان هم در مقابل دولت متبوع و هم سایر دول متعاقد است.^۳

دیوان اروپایی حقوق بشر و سلفش (کمیسیون) در بسیاری از آراء، با عبارات مشابهی تأکید کرده که کنوانسیون اروپایی باید با ابتنا بر موضوع معاهده تفسیر گردد و نه براساس آنچه که ممکن است یافته و استدراک یک طرف معاهده در زمان تصویب باشد. این دیوان در قضیه Bankovic اظهار داشت اصول اساسی کنوانسیون نمی‌تواند در خلأ تفسیر گردد، بلکه دیوان باید به تمام قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل موجود در زمان بررسی صلاحیتش و متعاقباً تعیین مسؤولیت دولتی توجه نماید. کنوانسیون اروپایی تا جایی که ممکن است بایستی در تطبیق و همگونی با اصول حقوق بین‌الملل حاکم تفسیر گردد.^۴

1. Campbell Mclachlan, op. cit, 537.

2. Ibid, 534.

3. Alexander Orakhelashvili, op. cit, 535.

4. Bankovic v. Belgium and others, Decision of 12 December 2001, Admissibility, ECHR-XII, 351.

تفسیر معاهدات مذکور به جهت رعایت حقوق بشر آن قدر اهمیت دارد که حتی زمانی هم که تفسیر براساس موضوع، نتیجه مبهمی را ارائه نماید بایستی معاهده را براساس ویژگی بشری یا بشردوستانه‌اش تفسیر نمود.

یافته‌های دیوان‌های نام برده حاکی از آن است که قصد طرفین، مبنای اساسی رضایت به التزام نبوده است، بلکه موضوع و هدف معاهده نشانگر چنان اهمیتی است. لازم به تأکید است که قطعاً در چنین معاهداتی نقش زمان نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. تا آنجا که تحولات و توسعه حقوق بین‌الملل در تفسیر اسناد مذکور تأثیرگذار است.^۱ هر چند که این شیوه تفسیر از بند ج (۳) ماده ۳۱ برای دهه‌ها از نظرگاه دکترین و رویه مغفول مانده بود، ولی به نظر می‌رسد که در دهه‌های اخیر توسل به مفهوم قواعد مرتبط بتواند برای افزایش قابلیت اعمال کنوانسیون‌ها یا به‌طور کلی تعهدات آمره یا عام‌الشمول و در رابطه با ادعاهایی که نزد مراجع اقامه می‌شود، مؤثر باشد. به نظر می‌رسد توسل به چنین شیوه‌ای به معنای بسط قلمرو صلاحیتی دیوان، جای پرسش باشد. به عبارت دیگر آیا استفاده از این شیوه تفسیر، مراجع را برای اعمال و رعایت «قواعد مرتبط» مسؤول نمی‌کند؟ یا اینکه وظیفه مراجع محدود به تنویر مفاد محدوده مقررات کنوانسیون در چهارچوب قواعد مرتبط است؟

در پاسخ باید اذعان داشت که این شیوه تفسیر همان گونه که قبلاً اشاره شد نه فقط در به روز نمودن قواعد با مقتضیات جامعه بین‌المللی و زدودن تعارض قواعد به دلیل ازدیاد مراجع چه منطقه‌ای و بین‌المللی (که هر کدام در حوزه خاصی از حقوق بین‌الملل فعالیت می‌کنند مثل دیوان حقوق دریاها و دیوان‌های کیفری و هیأت‌های حل اختلاف) مؤثر است، بلکه در روشن کردن قواعد دیروز با ارجاع به قواعد امروز سهم قابل توجهی دارد. آنچه در فرایند مذکور مهم است، این نکته است که قواعد مرتبط، قصد حذف قواعد قبلی را ندارند و فقط در راستای واضح نمودن قواعد عمل می‌کنند.^۲

در این میان تنها استثنا بر حذف قواعد قبلی خلق قواعد آمره‌ای است که بر هر مقرره‌ای رُجحان دارد. موضوع هدف معاهدات حقوق بشری به گونه‌ای است که دیوان اروپایی در قضیه اتریش علیه ایتالیا (۱۹۶۱) اعلام داشت که کنوانسیون حقوق و تعهدات متقابل بین دولت‌ها ایجاد نمی‌کند، بلکه این کنوانسیون نظم عمومی اروپا را تضمین می‌کند. به طوری که کنوانسیون نه فقط بر دول عضو تعهدی بر تضمین حقوق و آزادی‌های اتباع خود بار می‌کند، بلکه به تضمین حقوق اتباع دولتی می‌پردازد که عضو کنوانسیون نیستند یا بی‌تابعیت هستند.

1. D. French, "Treaty Interpretation and the Incorporation of Extraneous Legal Rules", 55, *I.C.L.Q.*, (2006), 281.

۲. شایان توجه است که گاهی روشن نمودن قصد فعلی (مقررات) با استعانت از قواعد قبلی به اصلاح مقررات قبلی می‌انجامد که به نظر می‌رسد رعایت چنین مرزی بر عهده مراجع رسیدگی کننده است.

موضوع قابلیت اعمال کنوانسیون به رفتار خوانده به اینکه خواهان در زمان مقرر (Material time) عضو کنوانسیون بوده، بستگی ندارد.^۱ به این ترتیب این گونه استنتاج می‌شود که نه فقط موضوع و غایت تعهدهای حقوق بشری می‌تواند در بستر زمان تغییر کند، بلکه تعهدات دولت‌ها هم به تبع آن منوط به زمان خاصی نیست. دیوان‌های داوری نیز تا اندازه‌ای رویکرد فوق را به کار برده‌اند،^۲ به طور مثال دیوان داوری ایران - آمریکا در پرونده اصفهانیان علیه بانک تجارت^۳ به مسأله تابعیت از این حیث پرداخته که اشخاص تابعیت مضاعف چه شرایطی برای سمت داشتن در دعوی باید داشته باشند و این امر را با ارجاع به حقوق بین‌الملل عرفی و سایر قواعد وفق بند ج (۳) ماده ۳۱ انجام داده است.^۴

هر چند آرا بر شمرده [تا اینجا] مشخصاً آخرین موارد اعمال بند ج (۳) ماده ۳۱ نیستند، ولی سکوی پرتابی برای طرح پاره‌ای از ملاحظات تفسیرند. آنچه که از قضایای فوق می‌توان استنباط نمود این است که در تمامی قضایا، نقش حقوق بین‌المللی عرفی بسیار پر رنگ است. به گونه‌ای که در رأی سکوه‌ای نفتی به تفصیل اشاره شد، مراجع ذی‌صلاح در پیوندادن قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل (بند ج (۳) ماده ۳۱) به مقررات معاهده‌ای، جایگاه برجسته‌ای را برای اصول کلی حقوقی و به ویژه حقوق عرفی قائل بودند. موضوعی که در قضیه سکوه‌ای نفتی نظرهای مخالف قاضی برگنثال، هیگینز را موجب شد؛ اما در ملاحظات کمیسیون حقوق بین‌الملل راجع به گونه‌گونی حقوق بین‌الملل بر اعمال تفسیر براساس تمامیت سیستمی (Systemic integration) و توسل به ماده (بند ج (۳) ماده ۳۱) بهترین شیوه برای کاستن از گونه‌گونی حقوق بین‌الملل و تحکیم و پیوستگی آن است.^۵

نتیجه‌گیری

توجه به حقوق مجری در زمان ایجاد تعهد، یکی از قدیمی‌ترین قاعده تفسیری بوده که این امر در رویه قضایی حقوق بین‌الملل از قضیه داوری پالماس دچار تغییر و تحول گشت. توجه به تحولات بعدی همراه با حقوق حاکم بر زمان ایجاد حق که

1. *Yearbook of European Commission of Human Rights*, vol 4, (1961), 136-138.

۲. در آرای دیگری چون *pop & Talbot inc v Canada* که توسط یک شرکت امریکایی *pop & Talbot* علیه کانادا طبق موافقتنامه نفتا طرح شد (رأی داوری، ۲۰۰۱) و همچنین در قضیه *Mox plant* (دیوان بین‌المللی حقوق دریاها ۲۰۰۱) بر اعمال دیگر قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل صحه گذاردند.

3. *Iran-USCTR*, (1983).

4. *Campbell Mclachlan*, op. cit, 293.

5. Conclusions of the work of the Study Group on the Fragmentation of International Law: Difficulties arising from the Diversification and Expansion of International Law, In *Y.I.L.C.*, Vol 2, part 2 (2006).

از سوی هوبر، داور، در قضیه فوق‌مورد اشاره واقع شد، انقلابی را در تفسیر قواعد و منابع تعهداتی ایجاد کرد. فرایند پذیرش چنین مقرره‌ای در جریان تدوین کنوانسیون حقوق معاهدات در کمیسیون حقوق بین‌الملل و جدل‌های صورت گرفته بر نحوه تنظیم پاراگراف ۳ بند ۳ ماده ۳۱ تأثیرگذار بود. شیوه محتاطانه در گنجانیدن عنصر زمان در مقرره مزبور موجب شد که اهمیت تعهدات در گذر زمان به خوبی مورد ملاحظه مراجع بین‌المللی در تفسیر قرار نگیرد. این امر منجر به اعمال شیوه‌های کلاسیک تفسیر شد. گسترش دامنه موضوع‌های حقوق بین‌الملل و اهمیت یافتن تابعان دیگر بین‌المللی غیر از دولت‌ها، حقوق بین‌الملل را با تکراری مواجه ساخته که گاهی منجر به تعارض تعهدات بین‌المللی می‌شود. این تعارض با بسط رژیم‌های خودبسنده کنوانسیونی و تعدد مراجع بین‌المللی در رسیدگی به موضوع‌های خاص بیم از هم‌گسیختگی مقررات حقوق بین‌الملل را دامن زده است. کمیسیون حقوق بین‌الملل در زمینه یاد شده در مطالعه‌ای که بر موضوع گونه‌گونی حقوق بین‌الملل و مشکلات ناشی از آن پرداخته به اهمیت تفسیر متحول و پویا و کاربرد پاراگراف ۳ بند ۳ ماده ۳۱ اشاره کرده و برای پرکردن خلأهای ناشی از معاهده رجوع به قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال؛ از جمله اصول کلی حقوقی، عرف و معاهدات عام‌الشمول را مفید می‌داند و اعلام می‌کند که این شیوه تفسیر موجب پیوستگی حقوق بین‌الملل و کاستن از تعارض و گونه‌گونی حقوق بین‌الملل می‌شود.

کمیسیون حقوق بین‌الملل به اهمیت زمان در معاهدات واقف بوده، از این رو یکی از کارهایی که هم‌اکنون در دست مطالعه است «معاهدات در گذر زمان» است. متأسفانه گزارش خاصی از این تحقیق ارائه نشده تا پژوهش حاضر را در نیل به مقصود خود رهنمون نماید. رویه‌های مراجع بین‌المللی از جمله دیوان اروپایی حقوق بشر، پانل‌های حل اختلاف سازمان تجارت جهانی و دیوان بین‌المللی دادگستری حاکی از آن است که از تفسیر متحول استقبال نموده‌اند. هر چند این شیوه توسل با کمی تأخیر در دیوان بین‌المللی دادگستری صورت گرفته، ولی آرای اخیر حکایت از آن دارد که این گونه تفسیر در معاهدات حقوق بشری از جمله مسائل مربوط به محیط زیست می‌تواند محمل مناسبی برای اعمال آن باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری هر چند در دهه‌های اولیه فعالیتش در قضایایی چون نامیبیا، فلات قاره اژه به تحولات زمانی اشاره کرده بود، ولی تا زمان قضیه سکوه‌های نفتی این شیوه را رسماً اعلام نکرد، آرای بعد از آن هم خیلی صریح به آن مقرر استناد نکرده‌اند؛ ولی زبان دیوان در اعمال تحولات بعدی و قواعد مرتبط (از جمله در رأی (۲۰۰۹) بین کستاریکا، نیکاراگوئه، آرژانتین، اروگوئه (۲۰۱۰)) خود گویای اعتقاد به چنان شیوه‌ای است.

بنابراین، ملاحظه می‌گردد که حوزه مسائل حقوق بشری که بالطبع تعهدات عام‌الشمول، عرف و قواعد آمره را می‌طلبد تاب رویکرد منجمد و محصور در زمان را ندارد و باید تحولات بعدی را برای رفع نیازمندی‌های جامعه بین‌المللی مدنظر قرار داد. این امر حاکی از آن است که امروزه حقوق بین‌الملل نمی‌تواند منحصر به قواعدی باشد که در زمان ایجاد تعهد مورد پذیرش واقع شده است. از این رو برای درک درست تعهدات طرفین و نظم عمومی حقوق بین‌الملل باید قواعد مرتبط با تعهدات پیشین را در تحولات بعدی اعمال کرد.

منابع فارسی

۱. مسوولیت بین‌المللی دولت؛ متن و شرح مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل. ترجمه علیرضا ابراهیم‌گل. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوق شهر دانش، ۱۳۸۸.
۲. بیگزاده، ابراهیم، منیژه باقوتی و شهناز کلینی. حقوق سازمان‌های بین‌المللی، ج اول. تهران: مجد، ۱۳۸۳.
۳. سیفی، سیدجمال. «رای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی: دیپلماسی قضایی در دادرسی بین‌المللی»، مجله پژوهش‌های حقوقی ۴ (۱۳۸۴): ۶۸-۶۹.
۴. فلسفی، هدایت‌الله. «ماجرای «تفسیر» در دیوان بین‌المللی دادگستری»، مجموعه مقالات همایش دیوان بین‌المللی. دادگستری در تداوم و توسعه حقوق بین‌الملل. تهران: انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۶.

منابع انگلیسی

1. AKhavari, Afshin, "The Passage of Time in International Environmental Disputes", http://www.murdoch.edu.au/elaw/issues/v10n4/khavari104_text.html (2010/04/21).
2. Campbell, Mclachlan, "The Principle of Systemic Integration and Article 31 (3) (c) of the Vienna Convention", 54, *I.C.L.Q.*, (2005).
3. Cameron, James and Kevine R. Gray, "Principles of International Law in the WTO Dispute Settlement Body", *I.C.L.Q.*, vol 50, (2001).
4. Cannizzaro, Enzo and Beatrice Bonafe, "Fragmentating International Law through Compromissory Clauses? Som Remarks on the Decision of the I.C.J in the Oil Platforms Case", Vol 16 NO. 32, *E J I L*.
5. D'amato, Anthony, "International Law, Intertemporal Problems", *Encyclopedia of Public international Law*, Netherland, (1992).
6. Elias, Taslim, *International court of justice and some contemporary problems*, Martinus Nijhoff Publishers, (1983).

7. Fitzmauris, Sir Gerald, *The Law and Procedure of The International Court of Justice*, vole.1, Cambridge Grotius Publications Limited, (1986).
8. French, D, 'Treaty Interpretation and the Incorporation of Extraneous Legal Rules', 55, I.C.L.Q, (2006).
9. Friedman, W. *The Changing Structure of International Law*, London (1964).
10. Harold D, McDougal, Lasswell, and James C, Miller, *The Interpretation of Agreements and World Public Order*, New Haven and London, Yale University Press, (1967).
11. Higgins, Rosalyn, "A Babel of Judicial Voices? Ruminations From the Bench", vol.55, I C L Q, (2006).
12. Jennings, *Acquisition of Territory in International Law*, Manchester University Press, (1963).
13. Lauterpacht, H., *The Function of Law in the International Community*, Oxford university press (1966).
14. Maurizio Ragazzi (ed), *International Responsibility Today: Essays in Memorial of Oscar Schachter*, Martinus Nijhoff Publishers, (2005).
15. McWhinney, Edward, "The time dimension in international law, historical relativism and international law", in *Essays in international law In Honour of judge Manfred Lachs*, edited by Jerzy Makarczyk, Martinus Nijhoff Publishers, (1984).
16. Orakhelashvili, Alexander, "Restrictive Interpretation of Human Rights Treaties in The Recent Jurisprudence of The European Court of Human Rights", vo14, no. 3, E.J.I.L (2003).
17. Pauwelyn Joost, "The Nature of WTO Obligations", <http://centers.nyu.edu/jeanmonnet/papers.>)2010/02/15).
18. Thirlway, *The Law and Procedure of The International Court of Justice*, vol. 60, B Y I L (1989).
19. Thirlway, *The Law and Procedure of The International Court of Justice*, vol. 62, B Y I L (1991).
- Y.I.L.C, vol 2, 1964.
20. Trahan, J. R., "A call To Reform Louisiana's intertemporal conflicts law (Law of Retroactivity of laws)" *Loisiana Law Review*, vol 59, (1999).
21. Resolution of the Institute of international law on "The Intertempo-

- ral Problem in Public International law”* (1975).
22. Scovazzi ,Tullio, “*Some Remarks on International Responsibility in the Field of Environmental Protection*”.
23. *Y.I.L.C*, vol 2,(1966).
24. *Y.I.L.C*, Vol 2, part 2 (2006).
25. *Yearbook of European Comission of Human Rightes*, vol 4, (1961).



The Role of Time Element In the interpretation of the International treaty

Mozhgan Raminnia

Abstract

The interpretation is one of the most important issues in the law of international obligations as plays a significant role in clarification of the scope of rights and undertakings.

Article 31 of the Vienna Convention on the Law of Treaties (1969) indicates general rules of interpretation. We shall review, herein, one of those general rules as come under Paragraph 3 (c) of the said article. Article 31. 3 (c) provides that “any relevant rules of international law applicable in the relations between the parties” “shall be taken into account” for the interpretation purposes, “together with the context”. The international authorities have recently paid particular attention to the capabilities of this provision to determine the obligation/s. This implies that returning to the circumstances of the time of creation of the obligation would no longer be sufficient for the interpretation purposes under current dynamic system of the international law. Indeed, establishing a consolidated interpretation regime which can stabilize international legal relations becomes necessary specifically in light of the fact that the human rights as well as jus cogent and erga omnes obligations are gaining in increasing significance.

Meanwhile, taking the “subsequent developments” and the “relevant rules” into consideration for interpretation purposes may be helpful to satisfy certain contradictions that the international law may be faced with in specific occasions.

Key words:

intertemporal law, interpretation, contemporary principle, subsequent developments, international responsibility, applicable rules

Journal of LEGAL RESEARCH

VOL. XIII, No. 2

2014-2

- **Using of Human Shield as a War Crime**
Homayoon Habibi - Saleheh Ramezani
- **An analysis on interpretation of guardian council about Experimental Laws in three bills of "organization and procedure of Court of Administrative Justice", "customs affairs" and "commercial"**
Vahid Agah
- **Possibility or impossibility of rehabilitation of legal entities and its condition in trade law act of 1311 looking to trade reform bill**
Mehdi Sokhanvar - Seyed Ali Hoseyni
- **Monopoly in the light of Regulations and it's Enforcement in Iran Laws**
Heidar Piri - Mehdi Montazer - Azam Momeni Shio Yari
- **Succession of States in respect of State property and Debts**
Alireza Bagheri Abyaneh
- **International Law and Human Security at the Third Millennium**
Armin Talaat
- **The Role of Time Element In the interpretation of the International treaty**
Mozhgan Raminnia
- **Status of Corporate Governance in Iranian Law and the necessity of reviewing new trade bill**
Amin Jafari



S. D. I. L.

The S.D. Institute of Law
Research & Study